نام کتاب : در سایه آفتاب

نویسنده: اسماعیل سعادت

## طلیعه سخن

بسم الله الرحمن الرحیم

برجستگی شخصیت مولای متقیان، علی علیه السلام، به عنوان انسانی بی نظیر و جامع اضداد، همواره مورد توجه محققان و دانشمندان اسلامی و حتی پژوهشگران غیر مسلمان قرار گرفته و تلاشهای مستمر و ارزنده ای نیز برای شناخت و شناساندن ابعاد وجودی آن (قصیده بلند همت) به عمل آمده است، اما همه اذعان دارند که در شناخت کامل شخصیت والای امام علی (ع) ناتوان مانده اند و هر چه در دریای وجود سرشار از نور آن (آیینه تمام قد استقامت) غوطه ور شده اند، با شگفتی های تازه روبرو گشته اند.

نگارنده این مجموعه نیز - که نگاهی کوتاه دارد به (جلوه های رفتار علوی) - مدعی نیست که توانسته سپیدی اندیشه و صلابت ایمان و عشق (علوی) از آن گونه که هست به تصویر کشد بلکه بر آن بوده تا از یک سو به آن خدامرد همیشه بیدار نزدیک شود و نقشی هر چند کوتاه در دمیدن روح معنا در وجود دوستداران آن اسوه ایمان ایفا کند و از دیگر سوی با بضاعت اندک خویش به ندای رهبر فرزانه انقلاب - حضرت آیت الله العظمی خامنه ای (مدظله) - لبیک گوید که فرمود:

(سال هشتاد هم باید سال امیرالمؤ منین به حساب بیاید و شناخته شود) و (باید رفتار علوی در میان ما مسؤولان نظام جمهوری اسلامی نهادینه شود؛ آن روز است که هیچ گونه آسیب و خطری این نظام را تهدید نخواهد کرد)

به علاوه سهمی ناچیز در ترویج آموزه های گرانسنگ مولای متقیان و الگوهای رفتاری و نیز بیان اندرزهای حکیمانه آن روح متعالی که در حقیقت نوعی تلاش برای رویکرد نسل جوان به سمت باورهای دینی و نیز مقابله با تهاجم فرهنگی بیگانه محسوب می شود، ایفا کرده باشد زیرابه فرموده آن امام همام:

اِنَّ الْوَعْظَ الَّذِی لا یَمُجُّهُ سَمْعُ وَ لا یَعْدِلُهُ نَفُیعُ (قَوْلّ) ما سَکَتَ عَنهُ لِسانُ الْقُولِ وَ نَطَقَ بِهِ لِسانِ الْفِعْلِ

به راستی اندرزی که هیچ گوشی آن را به دور نیندازد و هیچ سودی (سخنی) با آن برابری نکند، اندرزی است که زبان گفتار از آن خموش باشد و زبان عمل بدان گویا باشد(1)

بنابر این آنچه در شانزده (جلوه) به طور اختصار پیش روست، روزنه ای است گشوده شده بر تماشای وجود آسمانی مولای متقیان علی علیه السلام تحت عنوان (در سایه آفتاب) که امید است توجه اهالی سخن را جلب کند.

(تا چه قبول افتد و چه در نظر آید).

ناگفته پیداست که مجموعه نوشتارهای کتاب حاضر بی نیاز از متاع گرانبهای نقد و نظر نیست و شایسته است کاستی ها و نقصانها آشکار گردد.

از خدای متعال، فهم و شناخت بیشتر سیره علوی و رفتار علوی را خواهانیم.

تابستان 1380

اسماعیل سعادت.

## جلوه اول اخلاص

یکی از محورها و برجستگی های شخصیت امام علی علیه السلام اخلاص است اخلاص در حقیقت، پاک بودن نیت از شرک و ریا و هوی و هوس است و نیز مهر و محبت و علاقه ورزی بی آلایش و خلوص نیت و عقیده پاک داشتن به تعبیر دیگر اخلاص، ترک ریا و خودنمایی است و انسان مخلص به کسی گفته می شود که جز رضایت حق انتظاری ندارد و در دلش چیزی جز او نیست.

امام علی علیه السلام به عنوان انسانی کامل و شخصیتی ممتاز که اطاعت از پروردگار را بر هوای خویش مقدم داشته و جز او هوایی دیگر در سر نپرورانده، نجات، سعادتمندی و پیروزی انسان را در گرو اخلاص می داند و می فرماید:

بِالا خْلاصِ یَکُونُ الْخَلاص (2)

اخلاص داشته باش تا نجات پیدا کنی.

یا:

اَخْلِصُو اَعمالَکُم تَسْعَدوا(3)

اعمالتان را خالص کنید تا سعادتمند شوید.

و او که خود عصاره ای از صفا و خلوص و پاکی است، در راه اعتلای مکتب گام بر میدارد؛ جان بر سر عقیده می گذارد و تا ابدیت در خاطر یاران و پیروانش باقی می ماند تاریخ اسلام نیز مصادیق بسیاری از رفتار خالصانه آن حضرت در خود جای داده است که تنها به دو نمونه معروف آن اشاره می شود:

الف) پس از آنکه رسول خدا صلی الله علیه وآله تصمیم می گیرد از مکه به مدینه مهاجرت کند، علی علیه السلام برای صیانت از جان آن حضرت و نیز جلب رضایت باریتعالی در بستر ایشان می خوابد تا پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله به سلامت راه مدینه را در پیش گیرد. آنگاه به پاس این اخلاص و فداکاری و جانبازی، آیه نازل می شود که:

وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَشْری نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللّه وَ اللّه رَئُوفّ بِالْعِبادِ(4)

بعضی از مردم جان خود را در برابر خشنودی خدا می فروشند و خدا نسبت به بندگانش مهربان است.

خود حضرت نیز به این موضوع اشاره دارد و می فرماید:

وَ لَقَدْ عَلِمَ الْمُسْتَحْفَظُونَ مِنْ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ صل الله علیه واله

أَنی لَمْ أَرُدَّ عَلَی اللَّهِ وَ لاَ عَلَی رَسُولِهِ سَاعَةً قَطُّ

وَ لَقَدْ وَاسَیْتُهُ بِنَفْسِی فِی الْمَوَاطِنِ الَّتِی تَنْکُصُ فِیهَا الاَْبْطَالُ وَ تَتَأَخَّرُ فِیهَا الاَْقْدَامُ نَجْدَةً أَکْرَمَنِی اللَّهُ بِهَا(5)

(اصحاب و یاران حضرت محمد صلی الله علیه وآله که حافظان اسرار او می باشند، می دانند که من حتی برای یک لحظه هم مخالف فرمان خدا و رسول او نبودم،بلکه با جان خود پیامبر(ص) را یاری کردم در جاهایی که شجاعان قدم هایشان می لرزید و فرار می کردند، آن دلیری و مردانگی را خدا به من عطا فرمود)

ب - امام حسن و امام حسین علیه السلام بیمار می شوند، پیامبر و جمعی از یاران به عیادت آنها می آیند رسول خدا صلی الله علیه وآله به امام علی علیه السلام پیشنهاد می کند که برای شفای حسنین نذری کند نذر امام علی علیه السلام و فاطمه سلام الله علیها و خدمتگزارشان (فضه) سه روز روزه است آنها پس از رفع کسالت عزیزانشان، اقدام به ادای نذر می کنند، امام افطاری هر سه روز را به مسکین و یتیم و اسیری که دست حاجت به درگاه آنان می آوردند، می بخشند این ایثار و گذشت و عمل خالصانه موجب نزول این آیه می شود:

اِنَّ الابرار یَشربونَ مِن کاءسٍ کانَ مِزاجُها کافُورا،

عَینا یَّشربُ بِها عبادُاللّهِ یُفَجِّرونها تَفجیرا،

یُوفونَ بِالنَّذرِ وَ یَخافُونَ یوما کانَ شرُّهُ مُستَطیرا،

وَ یُطْعِمونَ الطَّعام عَلی حُبّه مِسکینا وَّ یَتیما وَّ اَسیرا

اِنَّما نُطْعِمُکُم لِوَجْهِ اللّهِ لا نُریدُ مِنْکُمْ جَزاء وَ لا شُکوُرا

اِنا نَخافِ مِنْ رَبَّنایَوما عَبُوسا قَمْطَریرا) (6)

(همانا ابرار از جامی می نوشند که با عطر خوشی آمیخته است،

از چشمه ای که بندگان خالص خدا از آن می نوشند و از هر جا بخواهند، آن را جاری می سازند،آنها به نذر خود وفا می کنند و از روزی که عذابش گسترده است می ترسندو غذای (خود) را با اینکه به آن علاقه (و نیاز) دارند به مسکین و یتیم و اسیر می دهندو می گویند ما شما را به خاطر خدا اطعام می کنیم و هیچ پاداش و سپاسی از شما نمی خواهیم.ما از قهر پروردگارمان در روزی که از رنج و سختی آن چهره خلق غمگین است می ترسیم.)

نکته مهم و قابل توجه در این آیه، سخن امام موسی بن جعفر (علیه السلام) است:

اِنَّ عَلَیا لَمْ یَقُلْ فی مَوْضِعٍ اَنَّما نُطْعِمُکُمْ لِوَجِه اِللَّه لا نُریدُ منکم جَزاءً وَلا شَکورا وَ لکِنَّ اَللّهِ عَلِمَ اَنَّ فی قَلبِهِ اَنَّ مااَطْعَمَ لِلّهِ فَاَخْبَرَهُ بِما یَعلَمُ مِنْ قَلبِهِ مِنْ غَیرِ اَنْ یَنْطِقُ بِهِ(7)

(امیر مومنان (علیه السلام) در هیچ جا نگفت که ما برای خدا به شما غذا می دهیم، بلکه خداوند متعال نیت قلبی آن حضرت را بدین گونه آشکار ساخت، بی آنکه امیرالمؤمنین چیزی بر زبان جاری کرده باشد.

براساس فرمایش امام موسی بن جعفر (علیه اسلام)، این سخن یعنی (انما نطعمکم لوجه الله) سخن حق است، نه امیر المومنین و این ذات باریتعالی است که اراده فرمود نیت قلبی او را آشکار کند و این مهم دلیلی است دیگر بر اخلاص سر شار آن جان نثار آیین حق. چنان که در جنگ احزاب نیز، خلوص نیت را به اوج رساند و در مقابل آن پهلوان عرب - عمروبن عبدود - که بی ادبانه به ساحت نورانی مولای متقیان جسارت کرده بود، خویشتن داری کرد. و برای کشتن او به اندازه بر خاستن و گشتی در حاشیه میدان جنگ زدن، درنگ کرد.)

بنابراین کارگزاران جامعه اسلامی که جز پیروی از مولای خویش اندیشه ای در سر ندارند. باید کلید موفقیت خود را در خلوص نیت و ترک ریا و خودنمایی بیابند و جامعه را از آلودگی هایی که متملقان و چاپلوسان و دین به دنیا فروشان به وجود می آورند، پاک سازند.

و باز سخنی از آن مدافع راستی ها و درستی ها که دروازه های صدقات و خلوص را بر راهیان کرانه های اخلاص گشود:

اَلاِخْلاصُ اَعْلی فَوزٍ (8)

اخلاص، والاترین سعادت و رستگاری است.

و نیز:

اَلاِخْلاصُ غایَةُالدّین (9)

اخلاص، غایت و حد نهای دین و آیین است.

همچنین:

طوبی لِمَن اِخْلَصَ للّهِ عَمَلَهُ وَ عِلْمَهُ وَ حُبَّهُ بُغْضَهُ وَ اَخْذَهُ وَ تَرکَهُ وَ کَلامَهُ وَ صَمتَهُ(10)

خوشا به حال کسی که کار، عمل، دوستی، خشم، گرفتن، واگذردن، سخن گفتن و خموشی اش را برای خدا خالص گرداند.

## جلوه دوم عدالت و عدالت خواهی

نقل شده است که یکی از زنان اشراف (11)، به جرم سرقت، محکوم به حد گردید: قبیله وی از (اسامه) که از یاران بر جسته پیامبر بود خواستند که نزد (رسول ا...) (صلی ا... علیه و آله) او را شفاعت کند. (اسامه) چنین کرد اما پاسخ پیامبر این بود:

اِنَّما هَلَکَ مَنْ کانَ قَبْلَکُمْ اَنَّهُمْ یُقیمُونَ الْحَدَّ عَلَی الْوضیعِ وَ یَتْرِکُونَ الشَّریفَ وَ الَّدی نَفْسی بِیَدِهِ لَوْ اَنَّ فاطِمَةَ فَعَلَتْ ذالَکَ لَقَطَعَتُ یَدَها.(12)

(همانا اقوام قبل از شما دچار بدبختی و هلاکت گردیدند زیرا شیوه آنها این بود که حد الهی را بر افراد گمنام و ضعیف جاری می کردندو اشراف و طبقه مرفه جامه را رها می ساختند.قسم به آن کس که جانم در دست اوست، اگر همانا دخترم فاطمه این کار را کرده بود دستش را قطع می کردم.)

عدالت را همواره به عنوان یک عامل مهم اجتماعی، مورد توجه اسلام بوده است. مولای متقیان علی (علیه السلام) نیز به عنوان جانشین شایسته پیامبر گرامی اسلام (صلی ا... علیه و آله)، مبارزه با بی عدالتی ها، تبعیض ها و حق کشی را سر لوحه امور خویش قرار داده و آن را از هر چیزی بالاتر می دانسته و آن گونه که آن (مجسمه عدالت) جان خویش را در راه احقاق حق و دفاع از حقوق انسانها و مساوات تقدیم کرده است.

نمونه ای از آن همه عظمت در اجرای عدالت، داستان (عقیل) است که در نهج البلاغه هم به آن اشاره شده است:

وَ اللَّهِ لَقَدْ رَأَیْتُ عَقِیلاً وَ قَدْ أَمْلَقَ حَتَّی اسْتَمَاحَنِی مِنْ بُرّکُمْ صَاعاً

وَ رَأَیْتُ صِبْیَانَهُ شُعْثَ الشُّعُورِ غُبْرَ الاَْلْوَانِ مِنْ فَقْرِهِمْ

کَأَنَّمَا سُودَتْ وُجُوهُهُمْ بِالْعِظْلِمِ وَ عَاوَدَنِی مُؤَکداً

وَ کَرَّرَ عَلَیَّ الْقَوْلَ مُرَدداً فَأَصْغَیْتُ إِلَیْهِ سَمْعِی

فَظَنَّ أَنی أَبِیعُهُ دِینِی وَ أَتَّبِعُ قِیَادَهُ مُفَارِقاً طَرِیقَتِی

فَأَحْمَیْتُ لَهُ حَدِیدَةً ثُمَّ أَدْنَیْتُهَا مِنْ جِسْمِهِ لِیَعْتَبِرَ بِهَا

فَضَجَّ ضَجِیجَ ذِی دَنَفٍ مِنْ أَلَمِهَا وَ کَادَ أَنْ یَحْتَرِقَ مِنْ مِیسَمِهَا

فَقُلْتُ لَهُ ثَکِلَتْکَ الثَّوَاکِلُ یَا عَقِیلُ أَ تَئِنُّ مِنْ حَدِیدَةٍ أَحْمَاهَا إِنْسَانُهَا لِلَعِبِهِ

وَ تَجُرُّنِی إِلَی نَارٍ سَجَرَهَا جَبَّارُهَا لِغَضَبِهِ أَ تَئِنُّ مِنَ الاَْذَی

وَ لاَ أَئِنُّ مِنْ لَظًی (13)

(به خدا سوگند، برادرم (عقیل) را دیدم که به شدت تهیدست شده و از من درخواست داشتتا یک من از گندمهای بیت المال را به او ببخشم.

کودکانش را دیدم را که از گرسنگی دارای موهای ژولیده اند و رنگشان تیره شده، گویا بانیل، رنگ شده بودند.

پی در پی مرا دیدار و در خواست خود را تکرار می کرد.

چون به گفته های او گوش دادم پند داشت که دین خود را به او واگذار می کنم و به دلخواه او رفتار؛ از راه و رسم عادلانه خود دست بر می دارم.

آهنی را در آتش گداختم و به جسمش نزدیک کردم تا او را بیازمایم.

به سان بیماری از درد فریاد زد و نزدیک بود از حرارت آن بسوزد. به او گفتم:

ای عقیل، گریه کنندگان بر تو بگریند، از حرارت آهنی می نالی که انسانی به بازیچه آن را گرم ساخته است،

اما مرا به آتش دوزخی می خوانی که خدا جبارش با خشم خود آن را گداخته است؟

تو را حرارت ناچیز می نالی و من از حرارت آتش الهی ننالم؟)

علی (علیه السلام) اجرای عدالت را خواهان است گرچه با سختی و مرارت همراه باشد. اصلا آن را تکلیف و وظیفه می داند و هرگز نمی پذیرد که کارگزار او تماشاچی صحنه های تبعیض و بی عدالتی باشد. از آن رو ست که به مالک می نویسد:

ثُمَّ إِنَّ لِلْوَالِی خَاصَّةً وَ بِطَانَةً فِیهِمُ اسْتِئْثَارٌ وَ

تَطَاوُلٌ وَ قِلَّةُ إِنْصَافٍ فِی مُعَامَلَةٍ فَاحْسِمْ مَادَّةَ أُ ولَئِکَ

بِقَطْعِ أَسْبَابِ تِلْکَ الاَْحْوَالِ وَ لاَ تُقْطِعَنَّ لاَِحَدٍ مِنْ

حَاشِیَتِکَ وَ حَامَّتِکَ قَطِیعَةً وَ لاَ یَطْمَعَنَّ مِنْکَ فِی اعْتقَادِ

عُقْدَةٍ تَضُرُّ بِمَنْ یَلِیهَا مِنَ النَّاسِ فِی شِرْبٍ أَوْ عَمَلٍ مُشْتَرَکٍ

یَحْمِلُونَ مَئُونَتَهُ عَلَی غَیْرِهِمْ فَیَکُونَ مَهْنَأُ ذَلِکَ لَهُمْ دُونَکَ

وَ عَیْبُهُ عَلَیْکَ فِی الدُّنْیَا وَ الاْخِرَةِ وَ أَلْزِمِ الْحَقَّ مَنْ لَزِمَهُ

مِنَ الْقَرِیبِ وَ الْبَعِیدِ وَ کُنْ فِی ذَلِکَ صَابِراً مُحْتَسِباً وَاقِعاً ذَلِکَ

مِنْ قَرَابَتِکَ وَ خَاصَّتِکَ حَیْثُ وَقَعَ وَ ابْتَغِ عَاقِبَتَهُ بِمَا یَثْقُلُ عَلَیْکَ

مِنْهُ فَإِنَّ مَغَبَّةَ ذَلِکَ مَحْمُودَةٌ(14)

(همانا زمامداران را خواص و نزدیکانی است که خود خواه و چپاولگرند و در معاملات انصاف ندارند ریشه ستمکاری شان را با بریدن اسباب آن بخشکان. به هیچ کدام از اطرافیان و خوشاوندانت زمینی واگذار مکن و به گونه ای با آنان رفتار کن که قراردادی به سودشان منعقد نگردد که به مردم زیان رساند، مانند آبیاری مزارع یا زراعت مشترک که هزینه های آن را بر دیگران تحمیل کنند، در آن صورت سودش برای آنان عیب و ننگش در دنیا و آخرت برای تو خواهد ماند.

حق را به صاحب حق - هر کس که باشد، نزدیک یا دور - بپردازد و در این کار شکیبا باش و این شکیبایی را به حساب خدا بگذار گرچه اجرای حق مشکلاتی برای نزدیکانت فراهم آورد تحمل سنگینی آن را به یاد قیامت برخود هموار ساز.

علی (ع) عدالت را برای طبقه ای خاص و دسته ای معلوم نمی خواهد همه افراد حتی نزدیکان و یاران در برابر او یکسان هستند بزرگان صاحب منصب از نظر او با ضعیف ترین افراد جامعه تفاوتی ندارند و این است که ارزش عدالت علی علیه السلام را نمایان می کند او خطاب به یکی از فرماندارانش که در امانت خیانت کرده است می نویسد: (15)

وَ کَأَنَّکَ لَمْ تَکُنِ اللَّهَ تُرِیدُ اردت بِجِهَادِکَ وَ کَأَنَّکَ

لَمْ تَکُنْ عَلَی بَینَةٍ مِنْ رَبکَ وَ کَأَنَّکَ إِنَّمَا کُنْتَ تَکِیدُ

هَذِهِ الاُْمَّةَ عَنْ دُنْیَاهُمْ وَ تَنْوِی غِرَّتَهُمْ عَنْ فَیْئِهِمْ

فَلَمَّا أَمْکَنَتْکَ الشدَّةُ فِی خِیَانَةِ الاُْمَّةِ أَسْرَعْتَ الْکَرَّةَ

وَ عَاجَلْتَ الْوَثْبَةَ وَ اخْتَطَفْتَ مَا قَدَرْتَ عَلَیْهِ

مِنْ أَمْوَالِهِمُ الْمَصُونَةِ لاَِرَامِلِهِمْ وَ أَیْتَامِهِمُ اخْتِطَافَ الذئْبِ الاَْزَل دَامِیَةَ الْمِعْزَی الْکَسِیرَةَ فَحَمَلْتَهُ إِلَی الْحِجَازِ رَحِیبَ الصَّدْرِ بِحَمْلِهِ غَیْرَ مُتَأَثمٍ مِنْ أَخْذِهِ........

فَاتَّقِ اللَّهَ وَ ارْدُدْ إِلَی هَؤُلاَءِ الْقَوْمِ أَمْوَالَهُمْ

فَإِنَّکَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ ثُمَّ أَمْکَنَنِی اللَّهُ مِنْکَ لاَُعْذِرَنَّ

إِلَی اللَّهِ فِیکَ وَ لاََضْرِبَنَّکَ بِسَیْفِی الَّذِی مَا ضَرَبْتُ بِهِ

أَحَداً إِلا دَخَلَ النَّارَ(16)

(گویا تو در راه خدا جهاد نکردی! و برهان روشنی از پروردگارت نداری و گویا برای تجاوز به دنیای این مردم نیرنگ می زدی و هدف تو آن بود که آنها را بفریبی! و غنایم و ثروتهای آنان را در اختیارگیری، پس آنگاه که فرصت خیانت یافتی، شتابان حمله ور شدی و با تمام توان، اموال بیت المال را که سهم بیوه زنان و یتیمان بود، چونان گرگ گرسنه ای که گوسفند زخمی یا استخوان شکسته ای را می رباید، به یغما بردی و آنها را به سوی حجاز با خاطری آسوده، روانه کردی بی آنکه در این کار احساس گناهی داشته باشی.....

پس از خدا بترس و اموال آنان را بازگردان و اگر چنین نکنی و خدا مرا فرصت دهد تا بر تو دست یابم، تو را کیفر خواهم کرد که نزد خدا عذر خواه من باشد و با شمشیری تو را می زنم که به هر کس زدم وارد دوزخ گردید.

و در ادامه می فرماید:

وَ وَ اللَّهِ لَوْ أَنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ فَعَلاَ مِثْلَ الَّذِی فَعَلْتَ مَا کَانَتْ لَهُمَا عِنْدِی هَوَادَةٌ وَ لاَ ظَفِرَا مِنی بِإِرَادَةٍ حَتَّی آخُذَ الْحَقَّ مِنْهُمَا وَ أُزِیحَ الْبَاطِلَ عَنْ مَظْلَمَتِهِمَا(17)

سوگند به خدا! اگر حسن و حسین چنان می کردند که تو انجام دادی، از من روی خوش نمی دیدند و به آرزو نمی رسیدند تا آن که حق را از آنان باز پس ستانم و باطلی را که به ستم پدیده آمده، نابود سازم.

در جایی دیگر، امام برای پیش گیری از وقوع تخلف به کارگزار خویش هشدار می دهد که خیانت در امانت نکند و بیت المال را پاس دارد:(18)

وَ إِنی أُقْسِمُ بِاللَّهِ قَسَماً صَادِقاً لَئِنْ بَلَغَنِی أَنَّکَ خُنْتَ مِنْ فَیْءِ الْمُسْلِمِینَ شَیْئاً صَغِیراً أَوْ کَبِیراً لاََشُدَّنَّ عَلَیْکَ شَدَّةً تَدَعُکَ قَلِیلَ الْوَفْرِ ثَقِیلَ الظَّهْرِ ضَئِیلَ الاَْمْرِ(19)

(همانا به خدا سوگندی از روی راستی می خورم اگر گزارش کنند که در اموال عمومی خیانت کردی، کم یا زیاد، چنان بر تو سخت گیرم که کم بهره شده، در هزینه عیال درمانده و خوار و سرگردان شوی!)

و نیز در جایی دیگر دارد که به "رقاعه " یکی از کارگزاران خود می فرماید:

اَقِمِ الحُدودَ لِلْقَریبِ یَجْتَنبها البَعیدُ(20)

(حدود الهی را نسبت به نزدیکان اجرا کن تا افراد بیگانه از خلاف دوری کنند و غریبه ها حساب کار خود را بکنند.)

اما نااهلان که تحمل عدالت فراگیر آن عصاره شجاعت و اراده مقدس آن وجود سرشار از نور را در اجرای فرامین الهی نداشتند به مقابله ای شوم برخاستند و ناجوانمردانه او را به شهادت رساندند تا آنجا که گفته اند: (و قتل فی محرابه لشدة عدله) (21)

## جلوه سوم عبودیت و بندگی خدا

وَ اجْعَلْ لِنَفْسِکَ فِیمَا بَیْنَکَ وَ بَیْنَ اللَّهِ أَفْضَلَ تِلْکَ الْمَوَاقِیتِ

وَ أَجْزَلَ تِلْکَ الاَْقْسَامِ وَ إِنْ کَانَتْ کُلُّهَا لِلَّهِ إِذَا صَلَحَتْ فِیهَا النیَّةُ

وَ سَلِمَتْ مِنْهَا الرَّعِیَّةُ وَ لْیَکُنْ فِی خَاصَّةِ مَا تُخْلِصُ بِهِ لِلَّهِ دِینَکَ إِقَامَةُ فَرَائِضِهِ

الَّتِی هِیَ لَهُ خَاصَّةً فَأَعْطِ اللَّهَ مِنْ بَدَنِکَ فِی لَیْلِکَ وَ نَهَارِکَ وَ وَف مَا تَقَرَّبْتَ بِهِ

إِلَی اللَّهِ مِنْ ذَلِکَ کَامِلاً غَیْرَ مَثْلُومٍ وَ لاَ مَنْقُوصٍ بَالِغاً مِنْ بَدَنِکَ مَا بَلَغَ(22)

نیکوترین وقت و بهترین ساعات شب را برای خود و خدای خود انتخاب کن اگر چه همه وقت برای خداست، اگر نیت درست و رعیت آسوده باشد.

از کارهایی که به خدا اختصاص دارد و باید با اخلاص انجام دهی، انجام واجباتی است که ویژه پروردگار است، پس در بخشی از شب و روز، وجود خود را به پرستش خدا اختصاص ده و آنچه تو را به خدا نزدیک می کند بی عیب و نقصانی انجام ده، اگر چه دچار خستگی جسم شوی.

علی علیه السلام شخصیتی است چند بعدی، زمامداری است که نظم و آهنگ کلامش، تماشایی و فصاحت و زیبایی سخنش در حد اعجاز است، وجودش آمیزه ای از عدالت جویی و آزادیخواهی و عطوفت و مهربانی است. فداکاری و شجاعتش، حیله خصم را در هم شکسته و علم و حکمت سرشارش، عالمیان را به ستایش واداشته است در عین حال وجود آن اسوه استواری و دلیری، لبریز از عشق به خداوند است. او مظهر عبودیت و بندگی خداست. شب زنده داری است در محراب عبادت، گریان که برای سالکان و راهیان طریقت دوست، واسطه فیض ربوبی است و در اعماق خویش با ذات ازلی پیوند و پیوستگی دارد سفارش "آن حقیقت ناب " به مالک اشتر، برای انتخاب بهترین ساعات شب و روز برای عبادت خدا و تاکید بر انجام بی عیب و نقص آن، دلیلی است محکم بر اینکه اولا مسؤ ول و کارگزار اسلامی نباید به بهانه وظیفه سنگین مسؤ ولیت، عبادت را که اساس اسلام است از اولویت زندگی خود خارج کند و ثانیا عبادات، انجام یک سلسله اعمال خشک و بی روح نیست که انسان با انجام ظاهری آن دل، خوش دارد بلکه اعمال ظاهری، تنها صورت و نمایی از راز و نیاز باخداوند است چنان که می فرماید:

کَمْ مِنْ صَائِمٍ لَیْسَ لَهُ مِنْ صِیَامِهِ إِلا الْجُوعُ وَ الظَّمَأُ وَ کَمْ مِنْ قَائِمٍ لَیْسَ لَهُ مِنْ قِیَامِهِ إِلا السَّهَرُ وَ الْعَنَاءُ حَبَّذَا نَوْمُ الاَْکْیَاسِ وَ إِفْطَارُهُمْ(23)

(بسا روزه داری که بهره ای جز گرسنگی و تشنگی از روزه داری خود ندارد و بسا شب زنده داری که از شب زنده داری چیزی جز رنج و بی خوابی به دست نیاورد! خوشا خواب زیرکان وافطارشان).

اعمال ظاهری در عبادت آنگاه زنده و واقعی است که با روح و معنی و عشق تواءم باشد چنان که در هنگام نماز تیر از پای وجود نازنینش خارج می کنند و او آن چنان مجذوب ذات ربویی است که احساس درد نمی کند.

نقل است که (ضرارد بن ضمره ضبایی) در حضور معاویه و در پاسخ سؤ ال او که از علی علیه السلام پرسیده بود می گوید:

فَاشْهَدُ لَقَدْ رَاَیْتُهُ فی بَعْضِ مَواقِفِهِ وَ قَد اَرْخِی الَّیْلُ سُدُولَهُ وَ هُوَ قائِمّ فی مِحْرابِهِ قابِضّ عَلی لِحْیَتِهِ یَتَمَلْمَلُ تَمَلْمَلُ السَّلیمِ وَ یَبْکی بُکاءَ الْحَزینِ(24)

همانا گواهی می دهم که او را دیدم در جایی، در حالی که شب پرده خود را گسترده بود و او در محرابش ایستاده بود، محاسن خویش را گرفته بود و چون مارگزیده به خود می پیچید و اشک برگونه هایش مانند سیل جریان داشت.

امام (علیه السلام) در جای دیگر فلسفه عبادت و بندگی خدا را به دست آوردن تواضع و فروتنی و مبارزه با کبر و خود پسندی می داند و می فرماید:

وَ عَنْ ذَلِکَ مَا حَرَسَ اللَّهُ عِبَادَهُ الْمُؤْمِنِینَ بِالصَّلَوَاتِ

وَ الزَّکَوَاتِ وَ مُجَاهَدَةِ الصیَامِ فِی الاَْیَّامِ الْمَفْرُوضَاتِ

تَسْکِیناً لاَِطْرَافِهِمْ وَ تَخْشِیعاً لاَِبْصَارِهِمْ وَ تَذْلِیلاً لِنُفُوسِهِمْ

وَ تَخْفِیضاً لِقُلُوبِهِمْ وَ إِذْهَاباً لِلْخُیَلاَءِ عَنْهُمْ وَ لِمَا فِی ذَلِکَ

مِنْ تَعْفِیرِ عِتَاقِ الْوُجُوهِ بِالتُّرَابِ تَوَاضُعاً وَ الْتِصَاقِ کَرَائِمِ الْجَوَارِحِ

بِالاَْرْضِ تَصَاغُراً

انْظُرُوا إِلَی مَا فِی هَذِهِ الاَْفْعَالِ مِنْ قَمْعِ نَوَاجِمِ الْفَخْرِ

وَ قَدْعِ طَوَالِعِ الْکِبْرِ(25)

(خداوند بندگانش را، با نماز و زکات و تلاش در روزه داری، حفظ کرده است، تا اعضا و جوارحشان آرام، دیدگانشان خاشع، جان و روانشان فروتن و دل هیاشان متواضع باشد؛ و کبر و خود پسندی از آنان رخت بربندد، چرا که در سجده، بهترین جای صورت را به خاک مالیدن، فروتین می آورد و گذاشتن اعضاء پر ارزش بدن بر زمین، اظهار کوچکی کردن است).

(... به آثار عبادات بنگرید که چگونه شاخه های درخت تکبر را درهم می شکند؟ و از روییدن کبر و خود پرستی جلوگیری می کند!)

از این همه، چنین بر می آید که سالکان راه خدا و کارگزران و متصدیان امور مسلمین نباید به دلیل گرایشهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و... از عبادت و خود سازی پرهیز کنند، بلکه باید اوقاتی را برای عبادت، محاسبه نفس و بازنگری اعمال قرار دهند تا هم گذشته خویش را ارزیابی کنند و هم نسبت به انجام وظایف و آینده، متعهد گردند. به عبارتی وظایف زیاد و مسئوولیت ها هر چند در آن رضایت خدا قرار داشته باشد، نباید انسان را از تهذیب و مبارزه با نفس که با عبادت و راز و نیاز و شب زنده داری عملی می شود، باز دارد. زیرا آنها که از انجام واجبات و عبادت خداوند سرپیچی کرده اند، زیانکارند و در روز باز خواست و هنگام بررسی اعمال، سرگشته و پشیمان می شوند و البته راه به جایی نخواهند برد.

امام علی (علیه السلام) در خطبه 175 می فرماید:

عِبَادَ اللَّهِ احْذَرُوا یَوْماً تُفْحَصُ فِیهِ الاَْعْمَالُ

وَ یَکْثُرُ فِیهِ الزلْزَالُ وَ تَشِیبُ فِیهِ الاَْطْفَالُ

اعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ عَلَیْکُمْ رَصَداً مِنْ أَنْفُسِکُمْ

وَ عُیُوناً مِنْ جَوَارِحِکُمْ وَ حُفَّاظَ صِدْقٍ یَحْفَظُونَ

أَعْمَالَکُمْ وَ عَدَدَ أَنْفَاسِکُمْ لاَ تَسْتُرُکُمْ

مِنْهُمْ ظُلْمَةُ لَیْلٍ دَاجٍ وَ لاَ یُکِنُّکُمْ مِنْهُمْ

بَابٌ ذُو رِتَاجٍ

(بندگان خدا! از روزی بترسید که اعمال و رفتار انسان وارسی می شود، روزی که پر از تشویش و اضطراب است و کودکان در آن روز پیر می گردند.ای بندگان خدا! بدانید که از شما نگهبانانی بر شما گماشته اند و دیده بانهایی از پیکرتاان برگزیده اند - حافظان راستگویی - که اعمال شما را حفظ می کنند و شماره نفسهای شما را می شمارند، نه تاریکی شب شما را از آنان می پوشاند و نه دری محکم شما را از آنها پنهان می سازد).

مولوی نیز برای افراد سر افکنده ای که قدر سرمایه درونی خویش را ندانسته اند از وانفسای روز قیامت می گوید:

چون قیامت پیش حق صفها زده

در حساب و در مناجات آمده

ایستاده پیش یزدان اشکریز

بر مثال راست خیز رستخیز

حق همی گوید چه آوردی مرا

اندر این مهلت که دادم من تو را

عمر خود را در چه پایان برده ای

قوت و قوت در چه فانی کرده ای

گوهر دیده کجا فرسوده ای

پنج حس را در کجا پالوده ای

چشم و گوش و هوش و گوهرهای عرش

خرج کردی چه خریدی تو ز فرش

دست و پا دادمت چون بیل و کلند

من ببخشیدم ز خود آن کی شدند

همچنین پیغامهای درد گین

صد هزاران آید از حضرت چنین

نعمتت دادم بگو شکرت چه بود

دادمت سرامیه هین بنمای سود(26)

## جلوه چهارم ساده زیستی و دوری از تشریفات

نامه ای است از امیرالمؤ منین به یکی از حکمرانان به نام (عثمان بن حنیف) که عامل امام علی (علیه السلام) بوده است در بصره. عثمان در ضیافت توانگران شهر شرکت کرده بود در حالی که فقرا را در آن مجلس راه نبود. امام (علیه السلام) سخت آشفته می شود و دست به قلم می برد:

یَا ابْنَ حُنَیْفٍ فَقَدْ بَلَغَنِی أَنَّ رَجُلاً مِنْ فِتْیَةِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ

دَعَاکَ إِلَی مَأْدُبَةٍ فَأَسْرَعْتَ إِلَیْهَا تُسْتَطَابُ لَکَ الاَْلْوَانُ

وَ تُنْقَلُ إِلَیْکَ الْجِفَانُ وَ مَا ظَنَنْتُ أَنَّکَ تُجِیبُ إِلَی طَعَامِ

قَوْمٍ عَائِلُهُمْ مَجْفُوُّ وَ غَنِیُّهُمْ مَدْعُوُّ فَانْظُرْ إِلَی مَا تَقْضَمُهُ

مِنْ هَذَا الْمَقْضَمِ فَمَا اشْتَبَهَ عَلَیْکَ عِلْمُهُ فَالْفِظْهُ وَ مَا أَیْقَنْتَ

بِطِیبِ وُجُوهِهِ فَنَلْ مِنْهُ أَلاَ وَ إِنَّ لِکُل مَأْمُومٍ إِمَاماً یَقْتَدِی

بِهِ وَ یَسْتَضِی ءُ بِنُورِ عِلْمِهِ أَلاَ وَ إِنَّ إِمَامَکُمْ قَدِ اکْتَفَی مِنْ

دُنْیَاهُ بِطِمْرَیْهِ وَ مِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصَیْهِ أَلاَ وَ إِنَّکُمْ لاَ تَقْدِرُونَ

عَلَی ذَلِکَ وَ لَکِنْ أَعِینُونِی بِوَرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ وَ عِفَّةٍ وَ سَدَادٍ فَوَاللَّهِ

مَا کَنَزْتُ مِنْ دُنْیَاکُمْ تِبْراً وَ لاَ ادَّخَرْتُ مِنْ غَنَائِمِهَا وَفْراً وَ لاَ أَعْدَدْتُ

لِبَالِی ثَوْبِی طِمْراً وَ لاَ حُزْتُ مِنْ أَرْضِهَا شِبْراً وَ لاَ أَخَذْتُ مِنْهُ إِلا کَقُوتِ

أَتَانٍ دَبِرَةٍ وَ لَهِیَ فِی عَیْنِی أَوْهَی وَ أَوْهَنُ مِنْ عَفْصَةٍ مَقِرَةٍ(27)

(ای پسر حنیف، به من گزارش دادند که مردی از سرمایه داران بصره تو را به مهمانی خویش فراخوانده و تو به سرعت به سوی آن شتافتی، خوردنی ها رنگارنگ برای تو آوردند و کاسه های پر از عذا پی در پی جلوی تو نهادند، گمان نمی کردم مهمانی مردمی را بپذیری که نیازمندانشان با ستم محروم شده و ثروتمندانشان بر سر سفره دعوت شده اند. اندیشه کن در کجایی و بر سر کدام سفره می خوری؟

... آگاه باش! امام شما از دنیای خود به دو جامه فرسوده و دو قرص نان رضایت داده است. بدانید که شما توانایی چنین کاری را ندارید، اما با پرهیز کاری و تلاش فراوان و پاکدامنی و راستی، مرا یاری دهید. پس سوگند به خدا! من از دنیای شما طلا و نقره ای نیندوخته و از غنیمت های آن چیزی ذخیره نکرده ام؛ بر دو جامه کهنه ام جامه ای نیفزودم و از زمین دنیا حتی یک وجب در اختیار نگرفتم. دنیای شما در چشم من دانه تلخ درخت بلوط ناچیزتر است!...).

ساده زیستی و دوری از تکلف و تجملات از اصول زندگی علی (علیه السلام) است که بر جستگی خاصی دارد، چنان که سیره علوی در طول تاریخ، زینت بخش زندگی اولیاء الله و بزرگان دین بوده است.

شخصیت جامع و برتر آن (حقیقت ناب) در عین دسترسی به امکانات دنیوی و جایگاه عظیمی که به عنوان خلیفه مسلمین دارد به کمترین و ناچیزترین داشته ها اکتفا و قناعت می کند و خواهش های بی جای نفس را اجابت نمی کند.

او که اسیر عادت نیست و بار خود را از تکلفات، سبک کرده، بی خوف و هراس به مقابله با زشتی ها می رود و نمایندگان خود را از روی آوردن به تجملات باز می دارد.

امام المتقین در ادامه می فرماید:

وَ ایْمُ اللَّهِ یَمِیناً أَسْتَثْنِی فِیهَا بِمَشِیئَةِ اللَّهِ

لاََرُوضَنَّ نَفْسِی رِیَاضَةً تَهِشُّ مَعَهَا إِلَی الْقُرْصِ

إِذَا قَدَرْتُ عَلَیْهِ مَطْعُوماً وَ تَقْنَعُ بِالْمِلْحِ

مَأْدُوماً وَ لاََدَعَنَّ مُقْلَتِی کَعَیْنِ مَاءٍ نهج البلاغة ص:

نَضَبَ مَعِینُهَا مُسْتَفْرِغَةً دُمُوعَهَا أَ تَمْتَلِئُ السَّائِمَةُ

مِنْ رِعْیِهَا فَتَبْرُکَ وَ تَشْبَعُ الرَّبِیضَةُ مِنْ عُشْبِهَا فَتَرْبِضَ

وَ یَأْکُلُ عَلِیُّ مِنْ زَادِهِ فَیَهْجَعَ قَرَّتْ إِذاً عَیْنُهُ إِذَا

اقْتَدَی بَعْدَ السنِینَ الْمُتَطَاوِلَةِ بِالْبَهِیمَةِ الْهَامِلَةِ

وَ السَّائِمَةِ الْمَرْعِیَّةِ (28)

(به خدا سوگند، سوگندی که تنها اراده خدا در آن است، چنان جان خود را به ریاضت وادارم که به یک قرص نان، هرگاه بیابم شاد شود و به نمک به جای نان خورش قناعت کند و آن قدر از چشم ها اشک ریزم که چونان چشمه ای خشک درآید و اشک چشمم پایان پذیرد. آیا سزاوار است که چرخندگان، فراوان بخورند و راحت بخوابند و گله گوسفندان پس از چرا کردن به اَغُل رود کنن و علی نیز (همانند آنان) از زاد و توشه خود بخورد و استراحت کند؟ چشمش روشن باد! که پس از سالیان دراز، چهارپایان رها شده و گله های گوسفندان را الگو قرار دهد!!)

روح تعالی و حقیقت جوی علی (ع) آرام نمی گیرد و در سراسر دوران خلافت با زبان و قلم و به صراحت به هر کسی که از جاده تعادل اسلام منحرف شده است، امر و نهی و به خاطر عمل ناصواب سرزنش می کند.

اما پس از آنکه گزارشی در مورد (شریح قاضی) (29) به او می رسد، وی را فرا می خواند و می گوید: (به من خبر دادند که خانه ای به هشتاد دینار خریده ای و سندی برای آن نوشته ای و گواهانی آن را امضاء کرده اند).

شریح گفت: آری ای امیرمؤ منان امام علیه السلام نگاه خشم آلودی به او کرد و فرمود:

یَا شُرَیْحُ أَمَا إِنَّهُ سَیَأْتِیکَ مَنْ لاَ یَنْظُرُ فِی کِتَابِکَ وَ لاَ یَسْأَلُکَ عَنْ بَینَتِکَ حَتَّی یُخْرِجَکَ مِنْهَا شَاخِصاً وَ یُسْلِمَکَ إِلَی قَبْرِکَ خَالِصاً فَانْظُرْ یَا شُرَیْحُ لاَ تَکُونُ ابْتَعْتَ هَذِهِ

الدَّارَ مِنْ غَیْرِ مَالِکَ أَوْ نَقَدْتَ الثَّمَنَ مِنْ غَیْرِ حَلاَلِکَ فَإِذَا أَنْتَ قَدْ خَسِرْتَ دَارَ الدُّنْیَا وَ دَارَ الاْخِرَةِ. أَمَا إِنَّکَ لَوْ کُنْتَ أَتَیْتَنِی عِنْدَ شِرَائِکَ مَا اشْتَرَیْتَ

لَکَتَبْتُ لَکَ کِتَاباً عَلَی هَذِهِ النُّسْخَةِ فَلَمْ تَرْغَبْ فِی شِرَاءِ هَذِهِ الدَّارِ بِدِرْهَمٍ فَمَا فَوْقُ

هَذَا مَا اشْتَرَی عَبْدٌ ذَلِیلٌ مِنْ مَیتٍ قَدْ أُزْعِجَ لِلرَّحِیلِ اشْتَرَی مِنْهُ دَاراً مِنْ دَارِ الْغُرُورِ مِنْ جَانِبِ الْفَانِینَ وَ خِطَّةِ الْهَالِکِینَ وَ تَجْمَعُ هَذِهِ الدَّارَ حُدُودٌ أَرْبَعَةٌ

الْحَدُّ الاَْوَّلُ یَنْتَهِی إِلَی دَوَاعِی الاْفَاتِ وَ الْحَدُّ الثَّانِی یَنْتَهِی إِلَی دَوَاعِی الْمُصِیبَاتِ وَ الْحَدُّ الثَّالِثُ یَنْتَهِی إِلَی الْهَوَی الْمُرْدِی وَ الْحَدُّ الرَّابِعُ یَنْتَهِی

إِلَی الشَّیْطَانِ الْمُغْوِی وَ فِیهِ یُشْرَعُ بَابُ هَذِهِ الدَّارِ اشْتَرَی هَذَا الْمُغْتَرُّ بِالاَْمَلِ مِنْ هَذَا الْمُزْعَجِ بِالاَْجَلِ هَذِهِ الدَّارَ بِالْخُرُوجِ مِنْ عِز الْقَنَاعَةِ وَ الدُّخُولِ

فِی ذُل الطَّلَبِ وَ الضَّرَاعَةِ فَمَا أَدْرَکَ هَذَا الْمُشْتَرِی فِیمَا اشْتَرَی مِنْهُ مِنْ دَرَکٍ فَعَلَی مُبَلْبِلِ أَجْسَامِ الْمُلُوکِ وَ سَالِبِ نُفُوسِ الْجَبَابِرَةِ وَ مُزِیلِ مُلْکِ

الْفَرَاعِنَةِ مِثْلِ کِسْرَی وَ قَیْصَرَ وَ تُبَّعٍ وَ حِمْیَرَ (30)

(ای شریح! به زودی کسی به سراغت می آید که به نوشته ات

نگاه نمی کند و از گواهانت نمی پرسد، تا تو را از آن خانه بیرون کرده و تنها به قبر بسپارد.

ای شریح! اندیشه کن که آن خانه را با مال دیگران یا با پول حرام نخریده باشی که آنگاه خانه دنیا و آخرت را از دست داده ای.

اما اگر هنگام خرید خانه، نزد من آمده بودی، برای تو سندی می نوشتم که دیگر برای خرید آن به درهمی یا بیشتر رغبت نمی کردی، آن سند را چنین می نوشتم:

این خانه ای است که بنده ای خوار از مرده ای آماده کوچ خریده، خانه ای از سرای غرور که در محله نابود شوندگان و کوچه هلاک شدگان قرار دارد این خانه به چهار جهت منتهی می گردد:

یک سوی آن به آفت ها و بلاها، سوی دوم آن به مصیبت ها، سوی سوم به هوا و هوس های سست کننده و سوی چهارم آن به شیطان گمراه کننده ختم می شود و در خانه به روی شیطان گشوده است این خانه را فریب خورد آزمند، از کسی که خود به زودی از جهان رخت بر می بندد، به مبلغی که او را از عزت و قناعت خارج و به خواری و دنیا پرستی کشانده، خریداری کرده است.

هر گونه نقصی در این معامله باشد، بر عهده پروردگاری است که اجساد پادشاهان را پوشانده و جان جباران را گرفته و سلطنت فرعون ها چون (کسری) و (قیصر) و (تبع) و (حمیر) را نابود کرده است،)

امام خمینی رحمة الله علیه این فرزند شایسته علی علیه السلام که به حق مصداق بارز (الشیعة من شایع علیا) بود، در پیامی به مناسبت گشایش دومین دوره مجلس شورای اسلامی می فرماید:

(اگر بخواهید بی خوف و هراس در مقابل باطل بایستید و از حق دفاع کنید و ابر قدرتها و سلاحهای پیشرفته آنان و شیاطین و توطئه آنان در روح شما اثر نگذارد و شما را از میدان به در نکند، خود را به ساده زیستی عادت دهید و از تعلق قلب به مال و منال و جاه و مقام بپرهیزید مردان بزرگ که خدمتهای بزرگی را برای ملتهای خود کردند اکثرا ساده زیست و بی علاقه به زخارف دنیا بودند آنها که اسیر هواهای پست نفسانی و حیوانی بوده و هستند برای حفظ یا رسیدن به آن، تن به هر ذلت و خواری می دهند و در مقابل زور و قدرتهای شیطانی، خاضع و نسبت به توده های ضعیف، ستمکار و زور گو هستند، ولی وارستگان به خلاف آنانند چرا که با زندگانی اشرافی و مصرفی نمی توان ارزشهای انسانی، و اسلامی را حفظ کرد) (31)

این سخن نیز از رهبر فرزانه و هوشمند انقلاب اسلامی حضرت آیت الله العظمی خامنه ای (دامت برکاته) است که:

(نمی شود ما در زندگی مادی بغلطیم و بخواهیم مردم به شکل یک اسوه به ما نگاه کنند؛ مردمی که خیلی شان از اقلیات محرومند در این راه باید از خیلی چیزها گذشت، نه فقط از شهوات حرام، از شهوات حلال هم باید گذشت نمی گویم مثل پیامبر باشید، نمی گویم مثل امیرالمؤ منین علیه السلام باشید که شاگرد پیامبر است اما در این راه قدم بردارید کمتر خرج کنید، کمتر بذل و بخشش کنید، کمتر به زندگی شخصی خودمان بپردازیم در این تغییر دکوراسیونها و تغییر خانه ها و خرجهای اضافی باید حد و مرز معلوم کنند.... انجام ظاهر سازی های غیر واقعی در شهرها و مناطقی که مسؤ ولین به آنجا سفر می کنند، موجب بدبینی مردم نسبت به نظام و دولت می شود) (32)

بنابر این، از آنچه آمد، در می یابیم که متولیان امور مسلمین و فرماندهان و فرمانداران که اسوه و الگو و مقتدای دیگران هستند، باید ساده زیتسی را آن گونه که شایسته مقام و منزلت اجتماعی آنان است، پیشه خود سازند و بار خویش را برای پاسخگویی در روز واپسین سبک گردانند، به قول بابا طاهر:

دلا راه تو پر خار و خسک بی

گذرگاه تو بر اوج فلک بی

گر از دستت بر آید پوست از تن

برآور تا که بارت کمترک بی

## جلوه پنجم به کارگیری عناصر شایسته و صالح

یکی از ویژگیهای مهم حاکمان اسلامی و از مسؤ ولیتهای خطیر آنها گزینش و به کارگیری افراد شایسته و صالح در مصادر امور است؛ کسانی که هم از چشمه سار فرهنگ و اخلاق اسلامی سیراب باشند و هم از عهده رهبری و هدایت صحیح مسلمانان برآیند.

علی علیه السلام که برای اداره حکومت اسلامی هیچ چیز را از نظر دور نمی دارد، معیارها و مبناهایی را در نظر می گرد و استانداران خود را از میان برترین ها بر می گزیند و آنگاه آنها را با احکام و سفارشات و توصیه های دقیق به کار می گمارد کلام والای علی علیه السلام در عهدنامه مالک اشتر چنین حکایتی دارد:

فَوَل مِنْ جُنُودِکَ أَنْصَحَهُمْ فِی نَفْسِکَ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لاِِمَامِکَ وَ أَنْقَاهُمْ جَیْباً وَ أَفْضَلَهُمْ حِلْماً مِمَّنْ یُبْطِئُ عَنِ الْغَضَبِ وَ یَسْتَرِیحُ إِلَی الْعُذْرِ وَ یَرْأَفُ بِالضُّعَفَاءِ

وَ یَنْبُو عَلَی الاَْقْوِیَاءِ وَ مِمَّنْ لاَ یُثِیرُهُ الْعُنْفُ وَ لاَ یَقْعُدُ بِهِ الضَّعْفُ ثُمَّ الْصَقْ بِذَوِی الْمُرُوءَاتِ وَ الاَْحْسَابِ وَ أَهْلِ الْبُیُوتَاتِ الصَّالِحَةِ وَ السَّوَابِقِ الْحَسَنَةِ ثُمَّ أَهْلِ النَّجْدَةِ

وَ الشَّجَاعَةِ وَ السَّخَاءِ وَ السَّمَاحَةِ فَإِنَّهُمْ جِمَاعٌ مِنَ الْکَرَمِ وَ شُعَبٌ مِنَ الْعُرْفِ

ثُمَّ انْظُرْ فِی أُمُورِ عُمَّالِکَ فَاسْتَعْمِلْهُمُ اخْتِبَاراً وَ لاَ تُوَلهِمْ مُحَابَاةً وَ أَثَرَةً فَإِنَّهُمَا جِمَاعٌ مِنْ شُعَبِ الْجَوْرِ وَ الْخِیَانَةِ وَ تَوَخَّ مِنْهُمْ أَهْلَ التَّجْرِبَةِ

وَ الْحَیَاءِ مِنْ أَهْلِ الْبُیُوتَاتِ الصَّالِحَةِ وَ الْقَدَمِ فِی الاِْسْلاَمِ الْمُتَقَدمَةِ فَإِنَّهُمْ أَکْرَمُ أَخْلاَقاً وَ أَصَحُّ أَعْرَاضاً وَ أَقَلُّ فِی الْمَطَامِعِ إِشْرَاقاً

وَ أَبْلَغُ فِی عَوَاقِبِ الاُْمُورِ نَظَراً

وَ الْصَقْ بِأَهْلِ الْوَرَعِ وَ الصدْقِ ثُمَّ رُضْهُمْ عَلَی أَلا یُطْرُوکَ وَ لاَ یَبْجَحُوکَ بِبَاطِلٍ لَمْ تَفْعَلْهُ فَإِنَّ کَثْرَةَ الاِْطْرَاءِ تُحْدِثُ الزَّهْوَ وَ تُدْنِی مِنَ الْعِزَّةِ (33)

(برای فرماندهی سپاه کسی را برگزین که خیر خواهی او برای خدا و پیامبر صلی الله علیه وآله و امام تو بیشتر، دامن او پاک تر و شکیبای او برتر باشد؛ کسی که دیر به خشم آید، عذر پذیرتر باشد، بر ناتوان رحم آورد، با قدرتمندان، با قدرت برخورد کند، درشتی، او را به تجاوز نکشاند و ناتوانی او را از حرکت باز ندارد سپس در نظامیان با خانواده های ریشه دار، دارای شخصیت حساب شده، خاندانی پارسا، دارای سوابقی نیکو و درخشان که دلاور و سلحشور و بخشنده و بلند نظرند، روابط نزدیک بر قرار کن آنان همه بزرگواری را در خود جمع کرده و نیکی ها را در خود گرد آورده اند....

سپس در امور کارمندانت بیندیش و پس از آزمایش به کارشان بگمار؛ با میل شخصی و بدون مشورت با دیگران، آنان را به کارهای مختلف وادار نکن زیرا نوعی ستمگری و خیانت است کارگزاران دولتی را از میان مردمی با تجربه و با حیا، از خاندان های پاکیزه و با تقوی که در مسلمانی سابقه درخشانی دارند انتخاب کن، زیرا اخلاق آنان گرامی تر و آبرویشان محفوظتر و طمع ورزی شان کمتر و آینده نگری آنان بیشتر است.

تا می توانی با پرهیزکاران و راستگویان بپیوند و آنان را چنان پرورش ده که تو را فراوان نستایند و تو را برای اعمال زشتی که انجام نداده ای تشویق نکنند که ستایش بی اندازه،خود پسندی می آورد و انسان را به سرکشی وا می دارد).

بنابر آنچه که آمد، از دیدگاه مولا، فرمانده و مسؤ ول شایسته در سپاه اسلام باید دارای این ویژگیها باشد: سعه صدر، پاکدامنی، سابقه درخشان، استواری، شکیبایی، عذر پذیری، شجاعت و شهامت، سخاوت، خردمندی، عطوفت، اصالت خانوادگی، اخلاق شایسته، مردم داری و دور اندیشی.

امیرالمومنین بر همین اساس، زمامداران و استانداران ناصالح و نالایق را بر کنار کرد و افراد شایسته را برای انجام مسوولیت خطیر اداره امور مسلمین دعوت کرد. چنان که در فرازی از نامه آن حضرت به مردم مصر که توسط مالک اشتر ارسال شد، چنین آمده:

وَ إِنی إِلَی لِقَاءِ اللَّهِ لَمُشْتَاقٌ وَ حُسْنِ ثَوَابِهِ لَمُنْتَظِرٌ رَاجٍ وَ لَکِنَّنِی آسَی أَنْ یَلِیَ أَمْرَ هَذِهِ الاُْمَّةِ سُفَهَاؤُهَا وَ فُجَّارُهَا فَیَتَّخِذُوا مَالَ اللَّهِ دُوَلاً وَ عِبَادَهُ خَوَلاً وَ الصَّالِحِینَ حَرْباً

وَ الْفَاسِقِینَ حِزْباً فَإِنَّ مِنْهُمُ الَّذِی قَدْ شَرِبَ فِیکُمُ الْحَرَامَ وَ جُلِدَ حَدّاً فِی الاِْسْلاَمِ وَ إِنَّ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ یُسْلِمْ حَتَّی رُضِخَتْ لَهُ عَلَی الاِْسْلاَمِ الرَّضَائِخُ(34)

(و همانا برای ملاقات پروردگار، مشتاق و به پاداش او امیدوارم. لکن از این اندوهناکم که بی خردان و تبهکاران این امت، حکومت را به دست آوردند، آنگاه مال خدا را در دست بگردانند، بندگان او را به بردگی کشند، با نیکوکاران در جنگ و با فاسقان همراه باشند، زیرا از آنان کسی در میان شماست که شراب نوشید و حد بر او جاری شد.(35) و کسی که اسلام را نپذیرفت تا بخشش هایی به او اعطا گردید.(36)

بنابراین، بیان و دیگاه ژرف اندیش امام علی (علیه السلام) مبتنی است بر ضرورات انتخاب، برگزیدن و به کارگیری عناصر شایسته و صالح و متصدیانی که همه شرایط لازم را برای انجام وظایف مهم خود را دارا باشند.

## جلوه ششم جاذبه و دافعه

نباید در این اصل، تردید به خود راه داد که جاذبه و دافعه دو رکن اساسی و مورد نیاز برای زندگی است. اصولی که ریشه در باورها و عقاید و سلوک انسانها دارد. به عبارتی افراد برای زندگی مناسب و تکامل و مادی و معنوی خویش مجبورند با عده ای دوستی و پیوند بر قرار کنند و از زیان و ضرر و نیرنگ گروهی دیگر در امان باشند. با این وجود افراد در جاذبه و دافعه متفاتند. گروهی بی تاثیر در اجتماع، به هیچ کدام اعتقاد ندارند، گروهی فقط به جذب می اندیشتند و بدی ها را نمی بینند و ناخواسته یا خواسته نفاق را ترویج می دهند. عده ای دیگر نیز هنرشان دفع است و دشمن سازی می کنند و جاذبه آنها بسیار ضعیف است. مردمی دیگر، هم جاذبه دارند و هم دافعه. اینها گروهی هستند که اگر این دو نیروی عظیم را بر مدار حق و حقیقت جویی و خدامحوری استوار سازند کامل ترین افراد بشرند.

علی (علیه السلام) به عنوان شخصیتی کامل و برجسته که تمامی کمالات انسانی را در خویش جمع کرده است و آیت بزرگ حق و مظهر صفات ربوبی است، جاذبه و دافعه ای درخشنده و نیرومند دارد. او دلهایی را شیفته و مجذوب خویش ساته است و انسانهای فداکار و با وفایی را پرورش داده است که تاریخ بشری هرگز نموهه های آن را به یاد ندارد. چنان که این وجود ارزشمند به خاطر پایداری و استقامت و عدالت محوری و نیز زهد و حکمت و عرفان سرشار، دشمنان سرسخت و کینه توزی داشته است. نااهلانی که نور ولایت و عدل گستری علی (علیه السلام)، روح نفاق و خیانت و تزویر آنان را برملا ساخته است و تحمل امواج توفنده و کفر شکن علی (ع) را نداشتند.

شهید مطهری می گوید:

علی از مردانی است که هم جاذبه دارد و هم دافعه و جاذبه و دافعه او سخت نیرمند است. شاید در تمام قرون و اعصار، جاذبه و دافعه ای به نیرومندی جاذبه و داقعه علی پیدا نکنیم...

در میان اصحاب پیغمبر هیچ کس مانند علی دوستانی فداکر نداشت، همچنان که هیچ کس مانند او دشمنانی جسور و خطرناک نداشت...

(دوستان) جان دادن در راه او را آرمان و افتخار می شمارند و در دوستی او همه چیز را فراموش کرده اند، از مرگ علی سالیان بلکه قرونی گذشت، اما این جاذبه همچنان پرتو می افکند و چشمها را به سوی خویش خیره می سازد... تاریخ افراد سر از پا نشناخته زیادی را می شناسند که بی اختیار جان خود را در راه مهر علی فدا کرده اند...

علی به همین شدت دشمنان سر سخت دارد، دشمنانی که از نام او به خود می پیچند... با او میانه خوبی ندارند و از وجود او رنج می برند...) (37)

برجستگی و ارزش شخصیت پر جاذبه و دافعه علی (علیه السلام) تنها در عمل و سلوک آن حضرت خلاصه نمی شود، بلکه کارگزارن خویش را به این شیوه زندگی سفارش و راهنمایی می کند.

َّنْ أَسْتَظْهِرُ بِهِ عَلَی إِقَامَةِ الدینِ وَ أَقْمَعُ بِهِ نَخْوَةَ الاَْثِیمِ وَ أَسُدُّ بِهِ لَهَاةَ الثَّغْرِ الْمَخُوفِ فَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ عَلَی مَا أَهَمَّکَ وَ اخْلِطِ الشدَّةَ بِضِغْثٍ مِنَ اللینِ وَ ارْفُقْ مَا کَانَ الرفْقُ أَرْفَقَ

وَ اعْتَزِمْ بِالشدَّةِ حِینَ لاَ تُغْنِی عَنْکَ إِلا الشدَّةُ وَ اخْفِضْ لِلرَّعِیَّةِ جَنَاحَکَ وَ ابْسُطْ لَهُمْ وَجْهَکَ وَ أَلِنْ لَهُمْ جَانِبَکَ وَ آسِ بَیْنَهُمْ فِی اللَّحْظَةِ وَ النَّظْرَةِ وَ الاِْشَارَةِ

وَ التَّحِیَّةِ حَتَّی لاَ یَطْمَعَ الْعُظَمَاءُ فِی حَیْفِکَ وَ لاَ یَیْأَسَ الضُّعَفَاءُ مِنْ عَدْلِکَ(38)

(پس از یاد خدا و درود! همانا تو از کسانی هستی که دریاری دین از آنها کمک می گیرم و سرکشی و غرور گناهکاران را در هم می کوبم و مرزهای کشور اسلامی را که در تهدید دشمن قرار دارند حفظ می کنم. پس در مشکلات از خدا یاری جوی، و درشتخویی را با اندک نرمی بیامیز.

در آنجا که مدارا کردن بهتر است، مدارا کن و در جایی که جز با درشتی کار انجام نگیرد، درشتی کن. پر و بالت را برابر رعیت بگستران، با مردم گشاده روی و فروتن باش و در نگاه او اشاره چشم، در سلام کردن و اشاره کردن با همسایگان یکسان باش، تا زورمندان در ستم تو طمع نکنند و ناتوانان از عدالت تو مایوس نگردند).

علی (علیه السلام) چنان برای ویژگی ارزش قایل است که به مردم مصر در مورد مالک اشتر می نویسد:

اَشَدَّ عَلَی الْفُجّارِ مِنْ حَریقِ النّارِ.... وَ قَدْ اثَرْاتُکُمْ بِهِ علی نَفْسِی لِنَصیحَةِ لَکُمْ وَ شِدَّةِ شَکیمَتِهِ عَلی عَدوِّکُمْ (39)

(مالک) بر بدکاران از شعله های آتش تندتر است... من شما را بر خود برگزیدم که او را برای شما فرستادم زیرا او خیر خواه شما است و سر سخت در برابر دشمنانتان.

و در جای دیگر می فرماید:

إِنَّ الرَّجُلَ الَّذِی کُنْتُ وَلَّیْتُهُ أَمْرَ مِصْرَ کَانَ رَجُلاً لَنَا نَاصِحاً وَ عَلَی عَدُونَا شَدِیداً نَاقِماً(40)

همان مردی را فرماندار مصر قرار دادم که نسب به ما خیرخواه و بر دشمنان ما سخت گیر و در هم کوبنده است.(41)

اما آنچه در مورد جاذبه و دافعه علی (علیه السلام) گفتنی است و مطابق مصادیق تاریخی، شهید مطهری نیز بر آن تاءکید دارد، اینکه هرگاه علی (علیه السلام) در مقابل اشتباه و تخلف و فرصت طلبی یاران و دوستانش عکس العمل نشان داد، عشق و محبت و شیفتگی یارانش رو به کاستی نرفت، چون نیک می دانستند که علی تجسم حقیقت است و انگیزه ای جز اجرای حدود الهی ندارد.

امام خود می فرماید:

لَوْ ضَرَبْتُ خَیْشُومَ الْمُؤْمِنِ بِسَیْفِی هَذَا عَلَی أَنْ یُبْغِضَنِی مَا أَبْغَضَنِی

وَ لَوْ صَبَبْتُ الدُّنْیَا بِجَمَّاتِهَا عَلَی الْمُنَافِقِ عَلَی أَنْ یُحِبَّنِی مَا أَحَبَّنِی وَ ذَلِکَ أَنَّهُ قُضِیَ فَانْقَضَی عَلَی لِسَانِ النَّبِی الاُْمی ص أَنَّهُ قَالَ یَا عَلِیُّ لاَ یُبْغِضُکَ مُؤْمِنٌ وَ لاَ یُحِبُّکَ مُنَافِقٌ(42)

(اگر با شمشیرم بر بینی مؤ منی بزنم که دشمن من شود، با من دشمنی نخواهد کرد و اگر تمام دنیا را به منافق ببخشم تا مرا دوست بدارد، دوست من نخواهد شد و این بدان جهت است که قضای الهی جاری شد و بر زبان پیامبر اُمی (صلی الله علیه وآله) گذشت که فرمود:

(ای علی! مومن تو را دشمن نگیرد و منافق تو را دوست نخواهد داشت.)

با داستانی زیبا، بیشتر می توان به عمق معنی سخن پیامبر پی برد.

(...مردی است از دوستان امیرالمومنین، با فضیلت و با ایمان، متاءسفانه از وی لغزشی سر زد؛ می بایست حد بر روی جاری می گشت. امیرالمؤ منین پنجه راستش را برید. آن را به دست چپ گرفت. قطرات خون می چکید و (مرد پنجه بریده) می رفت. (ابن الکواء) - خارجی آشوبگر - خواست از این جریان به نفع حزب خود و علیه علی استفاده کند. با قیافه ای ترحم آمیز جلو رفت و گفت دستت را چه کسی بریده؟ گفت:

(پنجه ام را برید سید جانشینان پیامبران، پیشوای سفیدرویان قیامت، ذیحق ترین مردم نسبت به مؤ منان، علی بن ابی طالب، امام هدایت... پیشتار بهشتهای نعمت، مبارز شجاعان، انتقام گیرنده از جهالت پیشگان، بخشنده زکات... رهبر راه رشد و کمال. گوینده گفتار راستین و صواب، شجاع مکی و بزرگوار با وفا.)

ابن الکواء گفت: وای بر تو! دستت را می برد و این چنین ثنایش می گویی؟

گفت: چرا ثنایش نگویم و حال آنکه دوستی اش با گوشت و خونم در آمیخته است؟ به خدا سوگند که نبرید دستم را جز به حقی که خداوند قرار داده است.) (43)

و چه نیکو و قابل ستایش است، عمل و کردار کارگزاران و فرماندهان و مسؤ ولیتی که رفتار علوی و شیوه زندگی آن منبع فیاض را پیشه خود ساخته اند و جز عشق به علی و آموزه های عظیم او اندیشه ای در سر ندارند.

## جلوه هفتم رسیدگی به وضع محرومان

ثُمَّ اللَّهَ اللَّهَ فِی الطَّبَقَةِ السُّفْلَی مِنَ الَّذِینَ لاَ حِیلَةَ لَهُمْ

مِنَ الْمَسَاکِینِ وَ الْمُحْتَاجِینَ وَ أَهْلِ الْبُؤْسَی وَ الزَّمْنَی

فَإِنَّ فِی هَذِهِ الطَّبَقَةِ قَانِعاً وَ مُعْتَرّاً

وَ احْفَظِ لِلَّهِ مَا اسْتَحْفَظَکَ مِنْ حَقهِ فِیهِمْ

وَ اجْعَلْ لَهُمْ قِسْماً مِنْ بَیْتِ مَالِکِ وَ قِسْماً مِنْ غَلا تِ صَوَافِی الاِْسْلاَمِ

فِی کُل بَلَدٍ فَإِنَّ لِلاَْقْصَی مِنْهُمْ مِثْلَ الَّذِی لِلاَْدْنَی وَ کُلُّ قَدِ اسْتُرْعِیتَ حَقَّهُ(44)

(خدا را! خدا را! در خصوص طبقات پایین و محروم جامعه که هیچ چاره ای ندارند. (که ایشان عبارتند از) زمین گیران، نیازمندان، گرفتاران و دردمندان. همانا در این طبقه محروم گروهی خویشتن داری کرده و گروهی به گدایی دست نیاز بر می دارند. پس برای خدا پاسدار حق باش که خداوند برای این طبقه معین فرموده است. بخشی از بیت المال و بخشی و از غله های زمین غنیمتی اسلام را در هر شهری به طبقات پایین اختصاص ده. زیرا برای دورترین مسلمانان همانند نزدیک ترین آنان سهمی مساوی وجود دارد و تو مسؤ ول رعایت آن می باشی.)

باز هم نغمه ای دلپذیر از رادمردی که همیشه رفیق راه و تسلی بخش دل دردمندان و یتیمان و درماندگان بود.

نمی توان از رفتار علوی سخن گفت و از همت والا و اندیشه بلند علی (ع) در یاری رساندن به محرومان و مستمندان به سادگی عبور کرد. تاریخ صدر اسلام سرشار است از حکایت های زیبایی که رفع نیازهای مردم و کمک به یتیمان و درماندگان محور آن بوده است. حکایاتی که قهرمان آن کسی نیست جز روح بلندی که عظمت اداره حکومت اسلامی و مسؤ ولیت سرپرستی مسلمین، نیز او را از رسیدگی به وضع طبقات پایین جامعه باز نداشته است.

آن (آمد دردمندان) ضمن به تصویر کشیدن چهره این گروه نیازمند، از کارگزار خویش می خواهد آنان را گرامی بدارد، اندوه و نگرانی را از چهره آنان بزداید و به کوچک ترین آنها - به لحاظ توانمندی و تموّل - بیشترین توجه را داشته باشد:

وَ لاَ یَشْغَلَنَّکَ عَنْهُمْ بَطَرٌ فَإِنَّکَ لاَ تُعْذَرُ بِتَضْیِیعِکَ التَّافِهَ لاِِحْکَامِکَ الْکَثِیرَ الْمُهِمَّ

فَلاَ تُشْخِصْ هَمَّکَ عَنْهُمْ وَ لاَ تُصَعرْ خَدَّکَ لَهُمْ وَ تَفَقَّدْ أُمُورَ مَنْ لاَ یَصِلُ إِلَیْکَ مِنْهُمْ مِمَّنْ تَقْتَحِمُهُ الْعُیُونُ وَ تَحْقِرُهُ الرجَالُ(45)

(مبادا سرمستی حکومت تو را از رسیدگی به آنان باز دارد که هرگز انجام کارهای فراوان و مهم، عذری برای ترک مسؤ ولیتهای کوچک تر نخواهد بود. همواره در فر مشکلات آنان باش و از آنان روی بر مگردان؛ به ویژه امور کسانی را از آنان بیشتر رسیدگی کن که از کوچکی به چشم نمی آیند و دیگران آنان را کوچک می شمارند و کمتر به تو دسترسی دارند.)

او که درد آشناست و سخنش ملهم از قرآن، در ادامه می خواهد که فرستاده او از محرومین دلجویی کند، در مجالس با آنها بنشیند و برای رفع نیازهایشان ماءمور تحقیق برگزیند، که دورترین و ضعیف ترین افراد هم از دید حکومت اسلامی پنهان نمانند:

فَفَرغْ لاُِولَئِکَ ثِقَتَکَ مِنْ أَهْلِ الْخَشْیَةِ وَ التَّوَاضُعِ

فَلْیَرْفَعْ إِلَیْکَ أُمُورَهُمْ ثُمَّ اعْمَلْ فِیهِمْ بِالاِْعْذَارِ

إِلَی اللَّهِ یَوْمَ تَلْقَاهُ فَإِنَّ هَؤُلاَءِ مِنْ بَیْنِ الرَّعِیَّةِ

أَحَْجُ إِلَی الاِْنْصَافِ مِنْ غَیْرِهِمْ وَ کُلُّ فَأَعْذِرْ

إِلَی اللَّهِ فِی تَأْدِیَةِ حَقهِ إِلَیْهِ وَ تَعَهَّدْ

أَهْلَ الْیُتْمِ وَ ذَوِی الرقَّةِ فِی السن مِمَّنْ لاَ حِیلَةَ لَهُ

وَ لاَ یَنْصِبُ لِلْمَسْأَلَةِ نَفْسَهُ وَ ذَلِکَ عَلَی الْوُلاَةِ ثَقِیلٌ وَ الْحَقُّ کُلُّهُ ثَقِیلٌ وَ قَدْ یُخَففُهُ اللَّهُ عَلَی أَقْوَامٍ طَلَبُوا الْعَاقِبَةَ فَصَبَّرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ وَثِقُوا بِصِدْقِ مَوْعُودِ اللَّهِ لَهُمْ(46)

(برای این گروه، از افراد مورد اطمینان خود که خدا ترس و فروتن اند فردی را انتخاب کن تا پیرامونشان تحقیق و مسایل آنان را به تو گزارش کنند. سپس در رفع مشکلاتشان به گونه ای عمل کن که در پیشگاه خدا عذری داشته باشی، زیرا این گروه در میان رعیت پیشگاه بیشتر از دیگران به عدالت نیازمندند. حق آنان را به گونه ای بپرداز که در نزد خدا معذور باشی. از یتیمان خردسال و پیران سالخورده که راه چاره ای ندارند و دست نیاز بر نمی دارند، پیوسته دلجویی کن که مسؤ ولیتی سنگین بر دوش زمامداران است. اگر چه حق، تمامش سنگین است اما خدا آن را بر مردمی آسان می کند که آخرت می طلبند، نفس را با شکیبایی وا می دارند و به وعده های پروردگار اطمینان دارند.)

از علی انتظاری جز این نیست که همواره دغدغه یتیمان و خردسالان مردمان ضعیف را داشته باشد. کارگزار علی (علیه السلام) باید بداند در حکومتی که در راس آن مجسمه عدالت و نگهبان دین قرار دارد، هیچ کس نباید رنج و محنت و درد نداری و فقر و محرومیت را تحمل کند و نباید کسی به خاطر گمنامی از حق و حقوق خویش محروم گردد.

وَ لاَ تَضُمَّنَّ بَلاَءَ امْرِئٍ إِلَی غَیْرِهِ وَ لاَ تُقَصرَنَّ بِهِ دُونَ غَایَةِ بَلاَئِهِ وَ لاَ یَدْعُوَنَّکَ شَرَفُ امْرِئٍ إِلَی أَنْ تُعْظِمَ مِنْ بَلاَئِهِ مَا کَانَ صَغِیراً(47)

(و هرگز تلاش و رنج کسی را به حساب دیگری نگذاشته و ارزش خدمت او را ناچیز مشمار تا شرافت و بزرگی کسی موجب نگردد که کار کوچکش را بزرگ شماری یا گمنامی کسی باعث شود که کار بزرگ او را ناچیز بدانی.)

سفارش او به (کمیل) برای شاد کردن دل مردم نیز سر مشقی است نیکو برای پیروان صدیقش:

یَا کُمَیْلُ مُرْ أَهْلَکَ أَنْ یَرُوحُوا فِی کَسْبِ الْمَکَارِمِ

وَ یُدْلِجُوا فِی حَاجَةِ مَنْ هُوَ نَائِمٌ فَوَالَّذِی وَسِعَ سَمْعُهُ

الاَْصْوَاتَ مَا مِنْ أَحَدٍ أَوْدَعَ قَلْباً سُرُوراً إِلا

وَ خَلَقَ اللَّهُ لَهُ مِنْ ذَلِکَ السُّرُورِ لُطْفاً فَإِذَا نَزَلَتْ بِهِ نَائِبَةٌ جَرَی إِلَیْهَا کَالْمَاءِ فِی انْحِدَارِهِ حَتَّی یَطْرُدَهَا عَنْهُ کَمَا تُطْرَدُ غَرِیبَةُ الاِْبِلِ(48)

(ای کمیل! خانواده ایت را فرمان ده که روزها در تحصیل بزرگواری و شب ها در رفع نیاز خفتگان بکوشند. سوگند به خدایی که تمام صدها را می شنود، هر کس دلی را شاد کند، خدا از آن شادی لطفی برای او قرار دهد که به هنگام مصیبت چون آب زلالی بر او باریدن گرفته و تلخی مصیبت را بزداید؛ چنان که شتر غریبه را از چراگاه دور سازند.)

## جلوه هشتم پرهیز از خودستایی و مبارزه با ستایشگران

بسیاری از انسانها، بی توجه به مقام و منزلتی که در نزد پروردگار دارند و نیز غافل ار شر نفس و وسوسه شیطان، همواره تمام افعال و اعمال خود را به جا و درست می انگارند و از کارهای اندک خود نه تنها خردسند و خشنود هستند که آن را زیاد و قابل ارایه و مطلوب نیز می دانند.

غرور و خودستایی این عده موجب گمراهی آنان شده و هرگز خود را مورد عتاب و خطاب و سرزنش قرار نمی دهند و بدین خاطر نمی تواند نواقص و معایب خویش را ترمیم و جبران کنند. چرا که خود را مبرا از خطا و گناه می دانند و اگر اعتراف اندکی هم به اشتباه خود کنند، آن را کوچک شمرده و خود را بی نیاز از محاسبه نفس و مبارزه با این آفت بزرگ اخلاقی می دانند و غافلند از اینکه:

جایی که برق عصیان بر آدم صف زد

ما را چگونه زیبد دعوی بی گناهی

اما مومنین و پرهیزکاران، آن گونه که در کلام مولی الموحدین علی (علیه السلام) آمده است اهل محاسبه و مراقبت هستند و شان و منزلت حتی اعمال نیک خود را کوچک می یابند و کارهای زشت خود را بزرگ:

لاَ یَرْضَوْنَ مِنْ أَعْمَالِهِمُ الْقَلِیلَ وَ لاَ یَسْتَکْثِرُونَ الْکَثِیرَ

فَهُمْ لاَِنْفُسِهِمْ مُتَّهِمُونَ وَ مِنْ أَعْمَالِهِمْ مُشْفِقُونَ إِذَا زُکیَ أَحَدٌ مِنْهُمْ خَافَ مِمَّا یُقَالُ لَهُ فَیَقُولُ أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِی مِنْ غَیْرِی وَ رَبی أَعْلَمُ بِی مِنی بِنَفْسِی (49)

(از کارهای اندک خویش خرسند نیستند و کارهای بسیار را نیز زیاد نمی بینند... هنگامی که یکی از پارسایان را تحسین و تمجید دیگری آگاه ترم و پروردگار من از من، به من آگاه تر است.)

ناگفته پیداست که نفس آدمی تمایل دارد مورد تمجید قرار گیرد و ستایش شود و این یکی از تجلیات حب و نفس و قدرت طلبی و از ویژگی های قدرت طلبان و مستکبران است که هموراه برای ارضاء هواها و نفسانیات خود، سلامت جوامع را به خطر می اندازند. اما حاکمان و فرمانداران و متولیان امور مسلمین که تقوا پیشه ساخته اند، از این دام شیطان رهایی می یابند و نه تنها خودستایی را امری عادی و ممدوح جلوه نمی دهند که با ستایشگران و تملق گویان نیز به مبارزه بر می خیزند.

چنانکه مولا علی (ع) فرمود:

وَ اِنَّ مِنْ اَسْخَفِ حَالاَتِ اُلْوُلاَةِ عَنْدَ صَالِحِ النَّاسِ،

اَنْ یُظَنَّ بِهِمْ حُبُّ الْفَخْرِ، وَ یُوضَعَ اَمْرُهُمْ عَلَی اکِْبرِ

وَ قَدْ کَرِهْتُ اَنْ یَکُونَ جَالَ فِی ظَنِّکُمْ اءَنَّی اُحِبُ الاْطْرَاءَ،

وَ اسْتِمَاعَ الثَّنَاءِ؛ وَ لَسْتُ - بِحَمْدِ اللّهِ - کَذلِکَ\*،

وَ لَوْ کُنْتُ اُحِبُ اَنْ یُقَالَ ذلِکَ لَتَرَکْتُهُ انْحِطَاطا لِلِه سُبْحانَهُ

عَنْ تَنَاوُلِ مَاهُوَ اَحَقُ بِهِ مِنَ الْعَظَمَةِ وَ الْکِبْریَاء

وَ رُبِّما اسْتَحْلَی النَّاسُ الثَّنَاءَ بَعْدَ اَلْبَلاَءِ

فَلاَ تُثْنُوا عَلَیَّ بِجَمِیلِ ثَنَاءِ، لاِخْرَاجِی نَفْسِی اِلَی اللّهِ سُبْحانَهُ وَ اِلَیْکُمْ مِنَ التَّقِیَّةِ البقیّة فِی حُقُوقً لَمْ اَفْرَغْ مِْن اَدَائِهَا، وَ فَرائِضَ لاَبُدَّ مِنْ اِمْضَائِهَا(50)

(مردم! از پست ترین حالت زمامداران در نزد صالحان این است که گمان برند آنها دوستدار ستایش اند و کشورداری آنان بر کبر و خود پسندی استوار باشد. خوش ندارم در خاطر شما بگذرد که من ستایش را دوست دارم و خواهان شنیدن آن می باشم. سپاس خدا را که چنین نبودم و اگر ستایش را دوست می داشتم، آن را رها می کردم به خاطر فروتنی در پیشگاه خدای سبحان و بزرگی و بزرگواری که تنها خدا سزاوار آن است. گاهی مردم، ستودن افرادی را برای کار و تلاش روا می دانند. اما من از شما می خواهم که مرا با سخنان زیبای خود نستایید تا از عهده وظایفی که نسبت به خدا و شما دارم برآیم و حقوقی که مانده است بپردازم و واجباتی که بر عهده من است و باید انجام گیرد، اداء کنم.)

آن گونه که از روایات و سخنان بزرگان دین بر می آید، سر آغاز راه مقابله با خودستایی که آفتی بزرگ در راه سیر و سلوک و تکامل انسان است، انتقاد از خود (معاتبه) و آگاهی یافتن بر عیوب و نواقص اخلاقی خویش است.

این نکته در سخنی از امام علی (علیه السلام) مورد توجه قرار گرفته است:

مَنْ حاسَبَ نَفْسَهُ وَقَفَ عَلی عُیُوبِهِ وَ اَحاطَ بِذُنُوبِهِ، وَ اسْتَقالَ الذُّنُوبِ وَ اَصْلَحَ الْعُیُوبَ.(51)

(هر کس خود را از زیر ذره بین حساب قرار دهد، بر عیب های خویش، آگاه و از گناهان خود مطلع می شود. چنین فردی سرانجام در زدودن گناه و اصلاح عیوب خود موفق خواهد شد.)

و یا آنجا که می فرماید:

...طُوبی لِمَنْ شَغَلَهُ عَیْبَهُ عَنْ عُیُوبِ النّاسِ...(52)

(...خوشا به حال آن که اشتغال به عیب هایش او را از عیب جویی نسبت به دیگران باز دارد.)

انسانی متقی و پرهیزکاری که خداوند را آگاه تر از خویش به خویش می داند، فریب نفس خود را نمی خورد و خود را ستایش نمی کند، زیرا نیک می داند که ستودن خود و در چاه ستایشگران افتادن، سرآغاز گرفتار آمدن در دام ذایل اخلاقی است:

از وفور مدح ها فرعون شد

کن ذلیل النفس هونا لا تسد

تا توانی بنده شو سلطان مباش

زخم کش چون گوی شو چوگان مباش

ورنه چون لطفت نماند و این جمال

از تو آید آن حریفان را ملال

آن جماعت که تو را دادند ریو

چون ببینندت بگویدت که دیو

جلمه گویندت چو بینندت به در

مرده ای از گور خود بر کرد سر(53)

جلوه نهم انتقاد پذیری

گرچه بسیاری به حق، انتقاد ناپذیری را نوعی بیماری قلمداد می کنند، اما باید اذعان داشت که پذیرش انتقاد چندان هم ساده نیست اینکه آدمی بنشیند و دیگری عیب های او را بر شمارد و او را نقادی کند، تحمل و صبر و سعه صدر فراوان و روح ارزنده می خواهد آنکه می داند در پی انتقاد، اصلاح و جبران و تغییر روش و ترک عادتهاست. راه ساده بر ابر می گزیند و به جای انتخاب راه طولانی پذیرش انتقاد و اصلاح خویش، یکباره آن را انکار می کند و خود را از هر عیبی مبرا می داند. اسلام، روش انسانهای مدعی که خود پرستانه در راهی قدم نهاده اند که هیچ نقد و نظر و سخنی را بر نمی تابند، محکوم می کند و انسان را محتاج نصیحت و اندرز می داند چنان که امام صادق علیه السلام آن را به هدیه تعبیر می کند و می فرماید:

اَحَبُّ اِخوانی اِلَیَّ، مَنْ اَهدی اِلیَّ عُیُوبی (54)

محبوبترین برادرانم نزد من کسی است که عیب های مرا به من هدیه کند).

و یا امام علی علیه السلام می فرماید:

خَیرُ الاِخوْانِ اَقلُّهُم مُصانِعةً فِی النَّصیحَة

(بهترین برادران من کسانی هستند که هنگام خیر خواهی کمتر ظاهر سازی و چاپلوسی کنند.)

توجه به نقد و نظر و پذیرش انتقاد، گرچه سهل و ساده نیست، اما امکان پذیر است انسانی که در مسیر رشد و بلوغ گام بر می دارد و به تکامل می اندیشد، چاره ای ندارد جز اینکه آفات وجودی و نواقص و عیوب خود را بشناسد و در صدد اصالح خویش برآید؛ به ویژه مسؤ ول و مدیری که ممکن است حساسیت جایگاه و مقام، او را با غرور و تکبر و خودپسندی درآمیزد، شخصیتش را اسیر رکود کند و منزلت رفیع انسانی - که گاهی البته تو هم شخص است - او را در معرض تهاجم نفسانیات قرار دهد.

مولای متقیان در سخنانی می فرماید:

فَلاَ تُکَلمُونِی بِمَا تُکَلَّمُ بِهِ الْجَبَابِرَةُ

وَ لاَ تَتَحَفَّظُوا مِنی بِمَا یُتَحَفَّظُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ الْبَادِرَةِ

وَ لاَ تُخَالِطُونِی بِالْمُصَانَعَةِ وَ لاَ تَظُنُّوا بِی اسْتِثْقَالاً فِی حَقِّ قِیلَ لِی

وَ لاَ الْتِمَاسَ إِعْظَامٍ لِنَفْسِی فَإِنَّهُ مَنِ اسْتَثْقَلَ الْحَقَّ أَنْ یُقَالَ لَهُ

أَوِ الْعَدْلَ أَنْ یُعْرَضَ عَلَیْهِ کَانَ الْعَمَلُ بِهِمَا أَثْقَلَ عَلَیْهِ فَلاَ تَکُفُّوا

عَنْ مَقَالَةٍ بِحَقِّ أَوْ مَشُورَةٍ بِعَدْلٍ فَإِنی لَسْتُ فِی نَفْسِی بِفَوْقِ

أَنْ أُخْطِئَ وَ لاَ آمَنُ ذَلِکَ مِنْ فِعْلِی إِلا أَنْ یَکْفِیَ اللَّهُ مِنْ نَفْسِی (55)

(پس با من چنان که با پادشاهان سرکش سخن می گویند، حرف نزنید و چنان که از آدم های خشمگین کناره می گیرند، دوری نجویید و با ظاهر سازی با من رفتار نکنید و گمان مبرید اگر حقی به من پیشنهاد دهید بر من گران آید یا در پی بزرگ نشان دادن خویشم؛ زیرا کسی که شنیدن حق یا عرضه شدن عدالت بر او مشکل باشد، عمل کردن به آن، برای او دشوارتر خواهد بود پس از گفتن حق، یا مشورت در عدالت خود داری نکنید، زیرا خود را برتر از آن که اشتباه کنم و از آن ایمن باشم نمی دانم، مگر آن که خداوند مرا حفظ فرماید.(56))

امام علیه السلام هم، تملق و چاپلوسی را استکباری و ویران کننده می داند و هم انتقاد ناپذیری را مذموم و زشت می شمارد و سفارش می کند که باید با جان و دل انتقاد را پذیرا بود:

إِنَّ الشَّیْطَانَ یُسَنی لَکُمْ طُرُقَهُ وَ یُرِیدُ أَنْ یَحُلَّ دِینَکُمْ عُقْدَةً عُقْدَةً

وَ یُعْطِیَکُمْ بِالْجَمَاعَةِ الْفُرْقَةَ وَ بِالْفُرْقَةِ الْفِتْنَةَ فَاصْدِفُوا عَنْ نَزَغَاتِهِ وَ نَفَثَاتِهِ وَ اقْبَلُوا النَّصِیحَةَ مِمَّنْ أَهْدَاهَا إِلَیْکُمْ وَ اعْقِلُوهَا عَلَی أَنْفُسِکُمْ(57)

(همانان شیطان، راه های خود را به شما آسان جلوه می دهد تا گره های محکم دین شما را یکی پس از دیگری بگشاید و به جای وحدت و هماهنگی، بر پراکندگی شما بیفزاید از وسوسه و زمزمه و فریبکاری شیطان روی گردانید و نصیحت آن کسی را که خیرخواه شماست گوش کنید و به جان و دل بپذیرید.)

پرواضح است که رواج انتقاد پذیری و رجوع به مردم و رعیت برای یافتن عیبهای خود، بی پروایی و ایجاد نقص در پایه های حکومت و مسؤ ولیت نیست؛ بلکه اندیشه ای ژرف و الهی است که اصلاح امور را درپی دارد و آرامش و امنیت را برای مردم و زیر دستان به ارمغان می آورد.

## جلوه دهم در دسترس مردم و رعیت بودن

نقل است که مرحوم آیت ا...العظمی آقای (سید ابوالحسن اصفهانی) قدس سره - مقام مرجعیت عامه عصر خود - در یکی از تشرف های خویش به محضر نورانی امام عصر (عج) از ان روح شریف شنید که:

وَ اجْعَلْ مَجْلَسِکَ فِی الدَّهْلیزْ وَ اقْضِ حَوائِجَ النّاسِ نَحْنُ نَنْصُرُکْ.

(محل نشستن خود را در ابتدای راهرو قرار ده و نیازهای مردم را بر آورده ساز تا تو را یاری کنیم).

اگر در جامعه اسلامی ما مدیران و مسؤ ولین به مضمون و محتوای تعالیم الهی و سیره عملی پیشوایان دینی توجه کنند و به ارزش و منزلت مسؤ ولیتی که در مقابل طبقات مختلف مردم دارند آشنا شوند، خدمت به جامعه اسلامی را غنیمت دانسته و هیچ گاه با ایجاد حصار به دور خویش فاصله خود را با مردم زیاد نمی کنند.

گرچه برخی به این رکن اساسی توجه دارند و همواره خویش را در دسترس مردم قرار می دهند اما متاسفانه برخی افراد که در بند تمایلات خود خواهانه و هواهای نفسانی اسیرند، به سهولت مردم را از خویش می رانند و ایجاد رابطه و دوستی رابا اقشار مختلف جامعه نمی پسندند چنان که گویی اسلام برای آنها پیامی نداشته و قرآن و احادیث و روایات در دسترس آنها نبوده است.

علی علیه السلام که با عمل خویش نفوس را منقلب می کرد و عشق و علاقه و دلباختگی اش به مردم و رعایا طراوت و رونقی خاص داشت، هیچ گاه بین خود و مردم جدایی نیفکند، رابطه با مردم را جزی از برنامه حکومت داری می دانست و همواره از ماءمورینش می خواست که حلقه های رابطه و اتصال را بر قرار کنند:

اجْعَلْ لِذَوِی الْحَاجَات ر مِنْکَ قِسْما تُفَرَّغُ لَهُمْ فِیهِ شَخْصَکَ، وَ تَجْلِسُ لَهُمْ مَجْلِسا عَامّا فَتَتَوَاضَعُ فِیهِ لِلّهِ الّذِی خَلَقَکَ، وَ تُقْعِدَ عَنْهُمْ جُنْدِکَ

وَ اَعْوَانَکَ مِنْ اَحْرَاسِکَ وَ شُرَطِکَ، حَتّی یُکَلَّمَکَ مُتَکَلَّمَهُمُ غَیْرً مُتَتَعْتِع،

فَلاَ تُطَوِّلَنَّ احْتَجَابَکَ عَنْ رَعِیَّتِکَ، فَانَّ احْتِجَابَ الْوُلاَةِ عَنِ الرَّعِیَّةِ شُعْبَةُ مِنَ الضَّیقِ، وَ قِلَّةُ عِلْمً بِالاْمُورِ؛ وَاْلاِحْتِجَابُ مِنْهُمْ یَقْطَعُ عَنْهُمْ عِلْمَ مَا احْتَجَبُوا دُوَنُه

فَیَصْغُرُ عِنْدَهُمُ الْکَبِیُر، وَ یَعْظُمُ الصَّغِیُر، وَ یَقْبُحُ الْحَسَنَ، وَ یَحْسُنُ الْقَبِیحُ، وَ یُشَابُ الْحَقُّ بِالْبَاطِلِ.

وَ اِنَّمَا الَوالِی بَشَرًُ لاَ یَعْرِفُ مَا تَوَارَی عَنْهُ النَّاسُ بِهِ مِنَ اْلاُمورِ، وَ لَیْسَتْ عَلَی الْحَقَّ سِمَات تُعْرَفُ بِهَا ضُرُوبُ الصِّدْقِ مِنَ الْکَذِبِ(58)

(پس بخشی از وقت خود را به کسانی اختصاص ده که به تو نیاز دارند تا شخصا به امور آنان رسیدگی کنی در مجلس عمومی با آنان بنشین و در برابر خدایی که تو را آفریده فروتن باش سربازان و یاران و نگهبانان خود را از سر راهشان دور کن تا سخنگوی آنان بدون اضطراف با تو گفتگو کند.

هیچ گاه خود را فراوان از مردم پنهان مدار که پنهان بودن رهبران، نمونه ای از تنگ نظری، ایجاد تضییق و کم اطلاعی در امور جامعه می باشد نهان شدن از رعیت، زمامداران را از دانستن آنچه بر آنان پوشیده است، باز می دارد پس کار بزرگ، اندک و کار اندک، بزرگ جلوه می کند زیبا، زشت و زشت، زیبا می نماید و باطل به لباس حق در می آید همانا زمامدار، آنچه را که مردم از او پوشیده دارند، نمی داند و حق را نیز نشانه ای نباشد تا با آن راست از دورغ شناخته شود.)

آن گونه که در تاریخ ثبت است، امام، خود به شیوه های گوناگون، پیونددشان را با مردم حفظ می کرد و رابطه آن آموزگار دین با رعایا، جزیی از برنامه حکومتی بود.

(سعید بن قیس همدانی) می گوید: یکی از روزها که هوا هم به شدت گرم بود، از کوچه های عبور می کردم که امیرمومنان را کنار دیواری دیدم علت را جویا شدم امام فرمود:

ما خَرَجْتُ اَلا لاُِ عینَ مظلوما اَوْ اَغیثَ مَلْهُوفا (59)

(از محل استراحت بیرون نیامدم مگر برای اینکه مظلومی را یاور و گرفتاری راپناهگاه باشم).

نامه امام (ع) به والی حجاز (قثم بن عباس) نیز نمونه ای دیگر از نگاه مهربانانه آن سرو استوار به رعایاست.

وَ اجْلِسْ لَهُمُ الْعَصْرَیْنِ فَأَفْتِ الْمُسْتَفْتِیَ وَ عَلمِ الْجَاهِلَ وَ ذَاکِرِ الْعَالِمَ وَ لاَ یَکُنْ لَکَ إِلَی النَّاسِ سَفِیرٌ إِلا لِسَانُکَ وَ لاَ حَاجِبٌ إِلا وَجْهُکَ

وَ لاَ تَحْجُبَنَّ ذَا حَاجَةٍ عَنْ لِقَائِکَ بِهَا فَإِنَّهَا إِنْ ذِیدَتْ عَنْ أَبْوَابِکَ فِی أَوَّلِ وِرْدِهَا لَمْ تُحْمَدْ فِیمَا بَعْدُ عَلَی قَضَائِهَا (60)

(در بامداد و شامگاه در یکی مجلس عمومی با مردم بنشین آنان که پرسش های دینی دارند با فتواها آشنایشان بگردان ناآگاه را آموزش ده و با دانشمندان به گفتگو بپرداز جز زبانت چیز دیگری پیام رسانت با مردم و جز چهره ات دربانی وجود نداشته باشد هیچ نیازمندی را از دیدار خود محروم مگردان زیرا اگر در آغاز از درگاه تو رانده شود، گرچه در پایان حاجت او بر آورده شود، دیگر تو را نستاید.).

## جلوه یازدهم پذیرش مسؤ ولیت براساس تکلیف

از دیگر برجستگی های شخصیت ممتاز امام العارفین، بی رغبتی و بی اعتنایی به منصب و پذیرش آن بر اساس تکلیف است او مسؤ ولیت را نمی خواهد مگر آنکه میدانی باشد برای جلب رضایت خداوند، رفع نیازهای مردم و انجام تکلیفی که بر عهده او نهاده شده است ویژگی مهمی که اغلب زمامداران در طول تاریخ بشری از درک و فهم و پذیرش ان عاجز بوده اند و بلکه از عناوین خویش برای اسارت انسانها و نمایش خود خواهی های خود بهره برده اند داشتن قدرت آن گونه که تاریخ بشری نشان می دهد، با آفات ویرانگی همراه است زمامداران فراوانی بوده اند که با نگاه خود خواهانه به منصب و مقام، پایه های حکومت خود را استوار ساخته اند، اما در حقیقت از مسیر کمالات و ارزشهای انسانی خارج شده اند و باورهای مردم را با امیال شیطانی خویش لگدکوب کرده اند.

مسؤ ولیت رهبری مسلمین در نظر علی علیه السلام که آیت حق و مظهر صفات ربوبی است، وسیله ای برای احقاق حقوق مظلومان و مستمندان و نجات جامعه اسلامی از گرداب سهمگین دنیا پرستی است.

او که بیست و پنج سال مظلومانه سکوت اختیار کرده بود، کمترین تلاشی برای کسب منصب خلافت نکرد و هنگامی که مجبور شد آن را بپذیرد فرمود:

اءَما وَ الَّذِی فَلَقَ الحَبَّهَ. وَ بَرَاءَ النَّسَمَهَ لَوْ لا حُضُورُ الْحاضِرِ وَ قِیامُ الْحُجَّهِ بِوُجُودِ النّاصِرِ. وَ ما اءَخَذَ اللّهُ عَلَی الْعُلَماءِ اءَنْ لا یُقارُّوا عَلی کِظَّهَ ظالِم

وَ لا سَغَبِ مَظلُومٍ لاْلَقْیْتُ حَبْلَها عَلی غارِبها وَ لَسَقَیْتُ آخِرَها بِکَاءْسِ اءوَّلِها. وَ لالْفَیْتُمْ دُنْیاکُمْ هذِهِاءَزْهَدَ عِنْدی مِنْ عَفْطَهِ عَنْزٍ. (61)

(سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر حضور فراوان بیعت کنندگان نبود و یاران، حجت را بر من تمام نمی کردند و اگر خدا از علما عهد و پیمان نگرفته بود که برابر شکم پارگی ستمگران و گرسنگی مظلومان، سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته، رهایش می ساختم و آخر خلافت را به کاسه اول آن سیراب می کردم آنگاه می دیدید که دنیای شما نزد من از آب بینی بزغاله ای بی ارزش تر است.)

در مقدمه خطبه 33 امده است که "ابن عباس " می گوید در سرزمین (ذی قار) خدمت امام رسیدم در حالی که کفش خود را پینه می زد تا مرا دید، فرمود: قیمت این کفش چقدر است؟ گفتم بهایی ندارد، فرمود:

وَ اللّهِ لَهِیَ اَحَبُّ اِلَیَّ مِنْ اِمْرَتِکُمْ، اِِّلا اَنْ اُقِیمَ حَقا، اءوْ اءدْفَع بَاطِلا

(به خدا سوگند، همین کفش بی ارزش از حکومت بر شما محبوتر است؛ مگر اینکه حقی را با آن به پا دارم، یا باطلی را دفع نمایم)

در نیای که انبوه تملق گویان و چاپلوسان، مدیران و مسؤ ولین را به خود فریبی سوق می دهند و به آنها شخصیتی فرعونی می دهند، پی بردن به ارزش معنوی و پاسداشت مقام و منصب آسان نیست.

مسؤ ولی که از کاستی ها غافل شود، حسابگر و مراقب نباشد، از باین زیبا اما پلید مداحان و چاپلوسان خرسند شود و مشتاق و مفتون تحسین ها باشد، صدای عاشقان غیب را نمی شنود، از در گاه حق و انجام تکلیف الهی فاصله می گیرد، ارزش و منزلت خویش را به ظواهر مقام و مسؤ ولیت می سپارد و منصب را زینت خود می سازد:

سْتَحْلَی الَّناسُ الثَّنَاءَ بَعْدَ اَلْبَلاَءِ فََلا تُثْنُوا عَلَّی بِجَمِیلِ ثَنَاءً لاِخْرَاجِی نَفْسِی اِلَی اللّهِ سُبْحَانَهُ وَ اِلَیْکُمْ مِنَ التَّقِیَّةِ البقیّة فِی حُقُوقً لَمْ اَفْرِغْ مِنْ اَدَئِهَا وَ فَرَائِضَ لاَبُدَّ مِنْ اِمْضَائِها(62)

(گاهی مردم، ستودن افرادی را برای کار و تلاش روا می دارند، اما من از شما می خواهم که مرا با سخنان زیبای خود نستایید، تا از عهده وظایفی که نسبت به خدا و شما دارم برایم و حقوقی که مانده است بپردازم و واجباتی که بر عهده من است و باید انجام گیرد اداء کنم)

پیروان راستین علی علیه السلام به نیکی می دانند که آن پیشوای مومنین، خلافت را زینت و آبرو داد و منصب رهبری مسلمین را هویت و شخصیت بخشید زیرا انجام تکلیف الهی از نظر او بر هر چیزی مقدم بود و در هر شرایطی او را مورد معامله قرار نمی داد (صعصة بن سوهان) از یاران باوفا و از خواص اصحاب مولای متقیان در اولین روز خلافت، به امام چنین می گوید:

زَیَّنْتَ الْخِلافَةَ وَ مَا زانَتَک وَ رَفَعْتَها وَ مَا رَفَعَتْکَ وَ هِیَ اِلَیْکَ اَحْواجُ مِنْکَ اِلَیْها (63)

(یا امیرالمؤ منین تو به خلافت زینت و افتخار دادی، اما خلافت برای تو زینت و افتخاری نیست مقام خلافت با خلیفه شدن تو بالا رفت، اما خلافت مقام تو را بالا نبرد، خلافت به تو محتاج تر است از تو به خلافت)

بنابر این توجه و اعتقاد به تکلیف الهی و فرع دانستن سایر امور در پذیرش مسؤ ولیت ها، مدیر و فرمانده را از آفات ویرانگر مناصب و جایگاههای فریبنده نجات می دهد و او را مصونیت می بخشد.

چنان که مولای متقیان در فرازی از نامه خویش به اشعث بن قیس فرماندار "آذربایجان " می نویسد:

وَ إِنَّ عَمَلَکَ لَیْسَ لَکَ بِطُعْمَةٍ وَ لَکِنَّهُ فِی عُنُقِکَ أَمَانَةٌ وَ أَنْتَ مُسْتَرْعًی لِمَنْ فَوْقَکَ لَیْسَ لَکَ أَنْ تَفْتَاتَ فِی رَعِیَّةٍ وَ لاَ تُخَاطِرَ إِلا بِوَثِیقَةٍ

وَ فِی یَدَیْکَ مَالٌ مِنْ مَالِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَنْتَ مِنْ خُزَّانِهِ (64)

(همانا پست فرمانداری برای تو وسیله آب و نان نبوده بلکه امانتی در گردن تو است در دست تو اموالی از ثروت های خدایی بزرگ و عزیز است و تو خزانه دار آنی).

جلوه دوازدهم بی رغبتی و عدم دلبستگی به دنیا

فَمِنَ النَّاسِ مِنْ یَقُولُ رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنیا وَ مالَهُ فِی الاْخِرَةِ مِنْ خَلاقً وَ مِنْهُمْ مَّنْ یَقُولُ رَبَّنا آتِنا فِی الدُنْیا حَسَنَةً وَ فِی الاْخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنا عَذابَ النّارِ

اُولئِکَ لَهُمْ نَصیب مِمّا کَسَبُوا وَ اللّهِ سَریعُ الْحِسابِ(65)

(بعضی مردم کوتاه نظر از خدا تنها تمنای متاع دنیوی کنند؛ آن را از نعمت آخرت نصیبی نیست. بعضی دیگر گویند بار خدایا ما را از نعمتهای دنیا و آخرت هر دو بهره مند گردان و از شکنجه آتش دوزخ نگاه دار هر یک از این دو فرقه (یعنی طالبان دنیا و طالبان عقبی) از نتیجه اعمال خود بهره مند خواهند گشت و خدا به حساب همه زود رسیدگی کند).

در شریعت اسلام، دنیا مزرعه آخرت و پلی است برا یعبور انسان قرارگاهی است که قرآن برای آن ارزش و اهمیت قایل شده و به انسان سفارش کرده از آن برای تکامل خویش بهره برد و شکر و سپاس الهی را به جای اورد از نظر اسلام حرکتهای صوفیانه که مبتنی بر ترک دنیا، انزوا طلبی و مذموم دانستن مطلق لذتهای دنیاست، مورد تایید نیست اسلام، اعتقاد کسانی را که گوشه عزلت انتخاب می کنند و در مقام احقاق حق بر نمی خیزند و علیه هیچ ستمی نمی شورند، محکوم می کند و معتقد است که بین دنیا و آخرت خصومتی وجود ندارد، بلکه دنیا زمینه ساز آخرت است و به فرموده امام علی علیه السلام: دنیا، مسجد دوستان خدا، پرستشگاه و مهبط وحی الهی و تجارتخانه اولیاء خداست (66)

اما دنیا با همه اعتبار و مقامی که دارد، قرارگاه موقت است، پلی است که محل بنای خانه ابدی نیست جایگاهی که نباید کرامت و مقام و منزلت و شاءن انسان و ارزشهای متعالی انسانی اسیر و برده آن شود قرارگاهی است که هر کس بیشتر از ارزش و اعتبارش به آن بها دهد ماهیت دنیا را نشناخته است.

وَ لَنِعْمَ دَارُ مَنْ لَمْ یَرْضَ بِهَا دَاراً وَ مَحَلُّ مَنْ لَمْ یُوَطنْهَا مَحَلًّا (67)

(دنیا چه خانه خوبی است برای کسی که آن را جاودانه نپندارد و محل خوبی است برای کسی که آن را وطن قرار ندهد).

إِنَّمَا الدُّنْیَا دَارُ مَجَازٍ وَ الاْخِرَةُ دَارُ قَرَارٍ فَخُذُوا مِنْ مَمَرکُمْ (68)

(دنیا سرای گذر و اخرت، خانه جاویدان است پس از گذرگاه خویش برای منزل جاودانه توشه برگیرید.)

ضرورت مبارزه همه جانبه با دنیاطلبی و دنیاگرایی و دلدادگی به دنیا امری است بدیهی و مهم که در تعالیم اسلامی و به ویژه در کلمات و سخنان مولا علی (ع) بسیار بر آن تاکید شده است چرا که مولا آن را به معنای رکود و توقف و اسارت می داند و مانع تکامل روحی انسان.

آن "اخلاص مجسم " نه تنها فریب دلبستگی های دنیا را نمی خورد و مفتون زیبایی های دنیا و اسیر جلوه های فرینده آن نمی شود که آن را از خود می راند، به دیده حقارت در آن می نگرد، کوچکش می شمارد و هرگز شایسته دلبستگی و دلدادگی اش نمی داند.

هموست که صریح و روشن در آخرین بخش نامه خود به (عثمان بن حنیف) دنیا را مخاطب قرار می دهد و می فرماید:

فَحَبْلُکِ عَلَی غَارِبِکِ قَدِ انْسَلَلْتُ مِنْ مَخَالِبِکِ وَ أَفْلَتُّ مِنْ حَبَائِلِکِ وَ اجْتَنَبْتُ الذَّهَابَ فِی مَدَاحِضِکِ أَیْنَ الْقُرُونُ الَّذِینَ غَرَرْتِهِمْ بِمَدَاعِبِکِ أَیْنَ الاُْمَمُ الَّذِینَ فَتَنْتِهِمْ بِزَخَارِفِکِ

اعْزُبِی عَنی فَوَاللَّهِ لاَ أَذِلُّ لَکِ فَتَسْتَذِلینِی وَ لاَ أَسْلَسُ لَکِ فَتَقُودِینِی (69)

(... از من دور شود مهارت را بر پشت تو نهاده و از چنگال های تورهایی یافتم از دام های تو نجات یافته و از لغزشگاه هایت دوری گزیده ام کجایند بزرگانی که به بازیچه های خود فریبشان دادی.

از برابر دیدگانم دور شو سوگند به خدا، رام تو نگردم که خوارم سازی و مهارم را به دست تو ندهم که کجا خواهی مرا بکشانی)

نقل است که "ضرارة بن ضمره ضبایی " که از یاران حضرت بود، به شام رفت و چون معاویه او را دید، از حالات امام پرسید ضراره گفت: علی علیه السلام را در حالی دیدم که شب، پرده های خود را افکنده بود او در محراب ایستاده، محاسن را به دست گرفته، چون مار گزیده به خود می پیچید، و محزون می گریست و می گفت:

یَا دُنْیَا یَا دُنْیَا إِلَیْکِ عَنی أَ بِی تَعَرَّضْتِ أَمْ إِلَیَّ تَشَوَّقْتِ لاَ حَانَ حِینُکِ هَیْهَاتَ غُری غَیْرِی لاَ حَاجَةَ لِی فِیکِ قَدْ طَلَّقْتُکِ ثَلاَثاً لاَ رَجْعَةَ فِیهَا فَعَیْشُکِ قَصِیرٌ وَ خَطَرُکِ یَسِیرٌ

وَ أَمَلُکِ حَقِیرٌ آهِ مِنْ قِلَّةِ الزَّادِ وَ طُولِ الطَّرِیقِ وَ بُعْدِ السَّفَرِ وَ عَظِیمِ الْمَوْرِدِ (70)

(ای دنیا! ای دنیای حرام! از من دور شو، آیا برای من خودنمایی می کنی؟ یا شیفته من شده ای تا روزی در دل من جای گیری؟ هرگز مباد! غیر مرا بفریب، که مرا در تو هیچ نیازی نیست، تو را سه طلاقه کرده ام تا بازگشتی نباشد. دوران زندگانی تو کوتاه، ارزش تو اندک و آرزوی تو پست است. آه از توشه اندک و درازی راه و دوری منزل و عظمت روز قیامت!)

و نیز سخن کوتاهی دارد که می فرماید:

وَ اللَّهِ لَدُنْیَاکُمْ هَذِهِ أَهْوَنُ فِی عَیْنِی مِنْ عِرَاقِ خِنْزِیرٍ فِی یَدِ مَجْذُومٍ (71)

(به خدا سوگند! این دنیای شما که به انواع حرام آلوده است، در دیده من از استخوان خوکی که در دست بیماری جذا می باشد، پست تر است!)

و باز در خطبه 226 می فرماید:

وَ اعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّکُمْ وَ مَا أَنْتُمْ فِیهِ مِنْ هَذِهِ الدُّنْیَا عَلَی سَبِیلِ مَنْ قَدْ مَضَی قَبْلَکُمْ مِمَّنْ کَانَ أَطْوَلَ مِنْکُمْ أَعْمَاراً وَ أَعْمَرَ دِیَاراً وَ أَبْعَدَ آثَاراً أَصْبَحَتْ أَصْوَاتُهُمْ هَامِدَةً

وَ رِیَاحُهُمْ رَاکِدَةً وَ أَجْسَادُهُمْ بَالِیَةً وَ دِیَارُهُمْ خَالِیَةً وَ آثَارُهُمْ عَافِیَةً فَاسْتَبْدَلُوا بِالْقُصُورِ الْمَشَیَّدَةِ وَ النَّمَارِقِ الْمُمَهَّدَةِ الصُّخُورَ وَ الاَْحْجَارَ الْمُسَنَّدَةَ

وَ الْقُبُورَ اللا طِئَةَ الْمُلْحَدَةَ الَّتِی قَدْ بُنِیَ عَلَی الْخَرَابِ فِنَاؤُهَا وَ شُیدَ بِالتُّرَابِ بِنَاؤُهَا فَمَحَلُّهَا مُقْتَرِبٌ وَ سَاکِنُهَا مُغْتَرِبٌ بَیْنَ أَهْلِ مَحَلَّةٍ مُوحِشِینَ

وَ أَهْلِ فَرَاغٍ مُتَشَاغِلِینَ لاَ یَسْتَأْنِسُونَ بِالاَْوْطَانِ وَ لاَ یَتَوَاصَلُونَ تَوَاصُلَ الْجِیرَانِ عَلَی مَا بَیْنَهُمْ مِنْ قُرْبِ الْجِوَارِ

(ای بندگان خدا! بدانید شما و آنان که در این دنیا زندگی می کنید، بر همان راهی می روید که گذشتگان پیمودند! آنان زندگانی شان از شما طولانی تر، خانه های شان، و آثارشان از شما بیشتر بود که ناگهان صدایشان خاموش، وزش بادها در سرزمین شان ساکت، اجسادشان پوسیده، سرزمین شان خالی و آثارشان ناپدید شد!

قصرهای بلند و محکم و بساط عیش و بالش های نرم را به سنگ ها را آجرها و قبرهای به هم چسبیده تبدیل کردند: گورهایی که بنای آن بر خرابی و با خاک ساخته شده است. گورها به هم نزدیک اما ساکنان آنها را از هم دور غریبند. در وادی وحشتناک به ظاهر آرام اما گرفتارند. نه در جایی که وطن گرفتارند انس می گیرند و نه با همسایگان ارتباط دارند. در صورتی که با یکدیگر نزدیک و در کنار هم جای دارند.)

نبابراین باید گفت دنیایی که در اسلام مورد نکوهش است، آن دنیایی است که به صورت فریبنده ای دین و معنویات و ارزش ها را از دست انسان می گیرد و انسان را به پرستش خود وا می دارد، موجب و غرور و تکبر و فخر انسان می شود و حق را در پای شهوات قربانی می کند.

مولوی تمثیلی زیبا دارد او دنیا را مانند حمامی می داند که دو چهره دارد. چهره ای داخل حمام که محل شستشوی بدن است و چهره ای خارج حمام که کثافات و چرکها در زباله دان ها است. دنیا پرستان زنبیل های کثافات را می کشند و به دیگری فخر می فروشند. اما عده ای فارغ از این غوغا به تطهیر خویش مشغولند.

و اما سخنی دیگر از مولای متقیان که خطاب به فرزند دلبند خویش امام حسن مجتبی (علیه السلام) نگاشته اند:

فَإِنَّمَا أَهْلُهَا کِلاَبٌ عَاوِیَةٌ وَ سِبَاعٌ ضَارِیَةٌ یَهِرُّ بَعْضُهَا عَلَی بَعْضِ وَ یَأْکُلُ عَزِیزُهَا ذَلِیلَهَا وَ یَقْهَرُ کَبِیرُهَا صَغِیرَهَا نَعَمٌ مُعَقَّلَةٌ وَ أُخْرَی مُهْمَلَةٌ قَدْ أَضَلَّتْ عُقُولَهَا

وَ رَکِبَتْ مَجْهُولَهَا سُرُوحُ عَاهَةٍ بِوَادٍ وَعْثٍ لَیْسَ لَهَا رَاعٍ یُقِیمُهَا وَ لاَ مُسِیمٌ یُسِیمُهَا(72)

(همانا دنیا پرستان چونان سگ های درنده، عوعوکنان، برای دیدن صید در شتابند. برخی به برخی دیگر هجوم می آورند. نیرومندشان، ناتوان را می خورد و بزرگ ترها کوچک ترها را. یا چونان شترانی هستند که برخی از آنها پای بسته و برخی دیگر در بیابان رها شده که را گم کرده و در جاده های نامعلومی در حرکتند و در وادی پر از آفت ها و شنزاری که حرکت با کندی صورت می گیرد، گرفتارند: نه چوپانی دارند که به کارشان برسد و نه چراننده ای که به چرا گاهاشان ببرد.)

## جلوه سیزدهم مراقبت از بیت المال

عده ای گرد امام علی (علیه السلام) جمع شدند و گفتند: مردم به دنیا و ظواهر آن دل بسته اند. معاویه نیز از این فرصت استفاده کرده و با هدایا و پول های فراوان آنها را به سوی خویش می خواند. بهتر است شما هم از اموال عمومی به آنه ببخشید تا به تو گرایش پیدا کنند، امام فرمود:

أَ تَأْمُرُونی أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فِیمَنْ وُلیتُ عَلَیْهِ وَ اللَّهِ لاَ أَطُورُ بِهِ مَا سَمَرَ سَمِیرٌ وَ مَا أَمَّ نَجْمٌ فِی السَّمَاءِ نَجْماً

لَوْ کَانَ الْمَالُ لِی لَسَوَّیْتُ بَیْنَهُمْ فَکَیْفَ وَ إِنَّمَا الْمَالُ مَالُ اللَّهِ أَلاَ وَ إِنَّ إِعْطَاءَ الْمَالِ فِی غَیْرِ حَقهِ تَبْذِیرٌ وَ إِسْرَافٌ وَ هُوَ یَرْفَعُ صَاحِبَهُ فِی الدُّنْیَا وَ یَضَعُهُ فِی الاْخِرَةِ

وَ یُکْرِمُهُ فِی النَّاسِ وَ یُهِینُهُ عِنْدَ اللَّهِ وَ لَمْ یَضَعِ امْرُؤٌ مَالَهُ فِی غَیْرِ حَقهِ وَ لاَ عِنْدَ غَیْرِ أَهْلِهِ إِلا حَرَمَهُ اللَّهُ شُکْرَهُمْ وَ کَانَ لِغَیْرِهِ وُدُّهُمْ

فَإِنْ زَلَّتْ بِهِ النَّعْلُ یَوْماً فَاحْتَاجَ إِلَی مَعُونَتِهِمْ فَشَرُّ خَلِیلٍ وَ أَلاَْمُ خَدِینٍ (73)

(آیا به من دستور می دهید برای پیروزی خود، از جور و ستم دباره امت اسلامی که بر آنها ولایت دارم، استفاده کنم؟ به خدا سوگند، تا عمر دارم و شب و روز بر قرار است و ستارگان از پی هم طلوع و غروب می کنند، هرگز چنین کاری نخواهم کرد! اگر این اموال از خودم بود، به گونه ای مساوی در میان مردم تقسیم می کردم تا چه رسد که جزو اموال خداست! آگاه باشید! بخشیدن مال به آنها که استحقاق ندارند، زیاده روی و اسراف است. ممکن است در دنیا مقام بخشنده آن را بالا برد، اما در آخرت پست خواهد کرد. در میان مردم ممکن است گرامی اش بدارند، اما در پیشگاه خدا خوار و ذلیل است. کسی مال اش را در راهی که خدا اجازه نفرمود مصرف نکرد و به غیر اهل آن نپرداخت جز آنکه خدا او را از سپاس آنان محروم فرمود و دوستی آنها را متوجه دیگری ساخت. پس اگر روزی بلغزد و محتاج کمک آنان گردد بدترین رفیق و سرزنش کننده ترین دوست خواهند بود.)

و نیز در دومین روز خلافت خویش در سخنانی فرمود:

وَ اللَّهِ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تُزُوجَ بِهِ النسَاءُ وَ مُلِکَ بِهِ الاِْمَاءُ لَرَدَدْتُهُ فَإِنَّ فِی الْعَدْلِ سَعَةً وَ مَنْ ضَاقَ عَلَیْهِ الْعَدْلُ فَالْجَوْرُ عَلَیْهِ أَضْیَقُ (74)

(به خدا سوگند، بیت المال تاراج شده را هر کجا که بیابم به صاحبان اصلی آن باز می گردانم، گرچه با آن ازدواج کرده یا کنیزانی خریده باشند؛ زیرا در عدالت گشایش برای عموم است و آن کس که عدالت بر او گران آید، تحمل ستم بر او سخت تر است.)

در جای دیگر دارد که یکی از یاران امام (عبدالله بن زمعه) در خواست مالی داشت. امام فرمود:إِنَّ هَذَا الْمَالَ لَیْسَ لِی وَ لاَ لَکَ وَ إِنَّمَا هُوَ فَیْءٌ لِلْمُسْلِمِینَ وَ جَلْبُ أَسْیَافِهِمْ فَإِنْ شَرِکْتَهُمْ فِی حَرْبِهِمْ کَانَ لَکَ مِثْلُ حَظهِمْ وَ إِلا فَجَنَاةُ أَیْدِیهِمْ لاَ تَکُونُ لِغَیْرِ أَفْوَاهِهِمْ (75)

(این اموال که می بینی نه مال من و نه از آن توست. غنیمتی گرد آمده از مسلمانان است که با شمشیرهای خود به دست آورده اند. اگر تو در جهاد همراهشان بودی، سهمی چونان سهم آنان داشتی، و گرنه دسترنج آنان خوراک دیگران خواهید بود.)

پیداست که هرگز نباید از علی (علیه السلام) انتظاѠداشت برای جلب رضایت دیگران به پاس ستایش و تملق چاپلوسان، حقوق ببیت المال را به ناحق در اختیار کسی قرار دهد یا با مدارا و چشم پوشی و تساهل، اجازه چنین عملی را به کارگزان خویش دهد. به زعم آن عصاره تقوا و دلداده حق، انسانها در دریافت حق و حقوق خویش تفاوتی با یکدیگر ندراند و مدعیان دروغینی که طالب حقوق بیشتری هستند، راه به جایی نمی برند، حضرت به یکی از فرمانداران می نویسد:

بَلَغَنِی عَنْکَ أَمْرٌ إِنْ کُنْتَ فَعَلْتَهُ فَقَدْ أَسْخَطْتَ إِلَهَکَ وَ عَصَیْتَ إِمَامَکَ أَنَّکَ تَقْسِمُ فَیْءَ الْمُسْلِمِینَ الَّذِی حَازَتْهُ رِمَاحُهُمْ وَ خُیُولُهُمْ

وَ أُرِیقَتْ عَلَیْهِ دِمَاؤُهُمْ فِیمَنِ اعْتَامَکَ مِنْ أَعْرَابِ قَوْمِکَ فَوَالَّذِی فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَئِنْ کَانَ ذَلِکَ حَقّاً لَتَجِدَنَّ لَکَ عَلَیَّ هَوَاناً

وَ لَتَخِفَّنَّ عِنْدِی مِیزَاناً فَلاَ تَسْتَهِنْ بِحَق رَبکَ وَ لاَ تُصْلِحْ دُنْیَاکَ بِمَحْقِ دِینِکَ فَتَکُونَ مِنَ الاَْخْسَرِینَ أَعْمَالاً أَلاَ وَ إِنَّ حَقَّ مَنْ قِبَلَکَ

وَ قِبَلَنَا مِنَ الْمُسْلِمِینَ فِی قِسْمَةِ هَذَا الْفَیْءِ سَوَاءٌ یَرِدُونَ عِنْدِی عَلَیْهِ وَ یَصْدُرُونَ عَنْهُ (76)

(گزارشی از تو به من دادند که اگر چنان کرده باشی، خدای خود را به خشم آورده ای و امام خویش را نافرمانی کرده ای. خبر سید که تو غنیمت مسلمانان را که نیزه ها و اسب هایش گرد آورده و با ریخته شدن خون هایشان، به دست آمده، به اعرابی که خویشاوندان تواند و تو را برگزیده اند، می بخشی! به خدایی که دانه را شکافت و پدیده ها را آفرید، اگر این گزارش درست باشد، در نزد من خوار شده و منزلت تو سبک گردیده است! پس حق پروردگارت را سبک مشمار و دنیای خود را با نابودی دین آبا نکن که زیانکارترین انسانی. آگاه باش، حق مسلمانی که نزد من یا پیش تو هستند، در تقسیم بیت المال مساوی است. همه باید نزد من آیند و سهم خود را از من گیرند.)

و نیز در جای دیگر می فرماید:

فَإِنْ أَحَدٌ مِنْهُمْ بَسَطَ یَدَهُ إِلَی خِیَانَةٍ اجْتَمَعَتْ بِهَا

ِعِنْدَکَ أَخْبَارُ عُیُونِکَ اکْتَفَیْتَ بِذَلِکَ شَاهِداً فَبَسَطْتَ عَلَیْهِ الْعُقُوبَةَ فِی بَدَنِهِ وَ أَخَذْتَهُ بِمَا أَصَابَ مِنْ عَمَلِهِ ثُمَّ نَصَبْتَهُ بِمَقَامِ الْمَذَلَّةِ وَ وَسَمْتَهُ بِالْخِیَانَةِ وَ قَلَّدْتَهُ عَارَ التُّهَمَةِ

(اگر یکی از آنان دست به خیانت زد و گزارش جاسوسان تو هم آن خیانت را تاءیید کرد، به همین مقدار گواهی قناعت کن و، او را با تازیانه کیفر کن و آنچه از اموال که در اختیار دارد از او باز پس گیر. سپس او را خواردار و خیانتکار شمار و طوق بدنامی به گردنش بیفکن.)

جمله معروفی نیز از امام در خصال (شیخ صدوق) است که اوج دقت و ظرافت و مراقبت آن انسان برجسته و آن امام همام را نشان می دهد:

اءدِقُّوا اَقْلاَمَکُمْ وَ قارِبُوا بَیْنَ سُطُورِکُمْ وَ احذِفُوا عَنْ فُضُولِکُمْ وَاقْصدوا قَصْدَالْمَعانی وَ اِیّاکُمْ وَ الاِْکْثارَ فَانَّ اَمْولَ الْمُسْلِمینَ لا تَحْتَمِلُ الاْءضْرار

(نوک قلمهایتان را نازک کنید و فاصله بین خطوطتان را کم کنید و از زیاده گویی بپرهیزید و لب معنی و مقصد اصلی را بنویسید. از مطالب اضافی پرهیز کنید که بیت المال مسلمین تاب تحمل ضرر ندارد.)

حیف و میل بیت المال و آسان گیری نسبت به مصرف آن، اندیشه خطرناکی است که متاسفانه برخی افراد به سادگی به آن تن می دهند. حال آنکه حقوق مردم امانتی است سترگ که آنها وظیفه ای جز نگهبانی و امانت داری ندارند. آنکه شانی بالاتر برای خود قایل است و خویش را حاکم و مالک اموال عمومی و بیت المال می داند، انسان ضعیفی است که روز باز خواست را نادیده گرفته است.

مقام معظم رهبری در بخشی از پیام نوروزی سال 1380 خود می فرماید:

(هر کس بیت المال مسلمین را ملک خود به حساب آورد یا به زبان بگوید و یا اگر نمی گوید، در عمل این طور وانمود کند که ما این قدرها حق داریم و با بیت المال مثل اموال شخصی خود رفتار کند یا بخورد با ببخشد یا در راه اغراض شخصی از آن استفاده کند نمی تواند دنباله رو علی (علیه السلام) به حساب بیاید.)

حکایت جالبی است از علی بن ابی رافع که بی تردید دلباختگان مولای متقیان علی (علیه السلام) را به تامل و اندیشه وا می دارد و عمل به رهنمودهای آن وجود مقدس را هموار می سازد:

علی بن ابیس رافع می گوید: زمانی که من مسوول و کاتب بیت المال علی (علیه السلام) بودم، گردن بند مرواریدی از جنگ بصره به بیت المال باقی مانده بود. روزی از طرف دختر امیرالمومنین، شخصی نزد من آمد و در خواست کرد که آن گردن بند را به صورت (عاریه مضمونه مردوده) (ضمانت دار که برگرداند) به ایشان بدهم و دختر امام در روز عید قربان از آن استفاده کند. من نیز گردن بند را تحویل دادم تا پس از سه روز برگرداند. اما امیرالمؤ منین آن را نزد دخترش دید و شناخت. آنگاه مرا احضار کرد و گفت: ای ابی رافع به مسلمین خیانت می کنی؟

به ایشان گفتم: پناه بر خدا می برم از این که به مسلمین خیانت کنم. فرمود پس چگونه گردن بندی را که در بیت المال مسلمین بود، بدون اجازه من و رضایت مردم به دختر من عاریه دادی؟ گفتم: ای امیرالمومنین! او دختر شماست و در خواستی از من کرد و من اجابت کردم، در حالی که عاریه بود و من هم ضمانت کردم که بر عهده خود باشد که آن را سالم به خزانه باز گردانم. فرمود: همین الان آن را بر گردان و وای بر تو اگر چنین چیزی تکرار شود، در آن صورت تو و گیرنده آن را مجازات می کنم. سپس فرمود:

لَوْ کانَتْ اءَخْذُالعِقْدِ عَلی غَیْرِ عارِیَةً مَضْمُونَةً مَرْدُودَةً لَکانَتْ اِذا اءَوَّلَ هاشِمِیَّةً قَطَعْتُ یَدَها فی سِرْقَةً(77)

اگر (دخترم) آن را به صورت (عاریه مضمونه مردوده) نگرفته بود، اول هاشمیمه ای بود که به جرم دزدی دستش را قطع می کردم.

ابن ابی رافع می گوید: همان لحظه، دختر امام گردن بند را باز گرداند و من آن را در جای خود قرار دادم.(78)

## جلوه چهاردهم پرهیز از دریافت هدیه

تردیدی نیست که بخشش و سخاوت و رسم هدیه دادن خصلتی است بسیار پسندیده و نیکو که تاءثیر شگرفی در تاءلیف قلوب، رفع نابسامانی های اجتماعی و بر طرف کردن مشکلات جامعه اسلامی دارد و از جمله اموری است که در اسلام به آن توجه و سفارش فراوانی شده است.

اصولا در تعالیم اسلامی، سرمایه های خدادادی و امکانات مادی، ابزاری است برای آزمایش و میزان و معیاری است برای سنجش تقوا و دیانت و خدا محوری انسانها. آنها که مال و ثروت خویش را احتکار و حبس نمی کنند و با سخاوت و بخشش به همنوعان خویش نیز می اندیشند، در حقیقت مروج سنت های حسنه و عامل محبت و صمیمت در اجتماع هستند. امام علی (علیه السلام) می فرماید:

اَلسَّخاءُ یَکْسِبُ المَحَبَّةَ وَ یُزَیَّنُ الاَْخْلاق (79)

(سخاوت موجب جلب محبت افراد شده و اخلاق انسانها را می آراید.)

و در جای دیگر دارد که:

وَ إِذَا أُسْدِیَتْ إِلَیْکَ یَدٌ فَکَافِئْهَا بِمَا یُرْبِی عَلَیْهَا وَ الْفَضْلُ مَعَ ذَلِکَ لِلْبَادِئ (80)

(و چون به تو احسان کردند، بیشتر از آن ببخش، به هر حال پاداش بیشتر از آن آغاز کننده است.)

تاریخ اسلام سرشار است از مصادیق ارزنده ای که حکایتگر برجستگی شخصیت علی (علیه السلام) و نشانگر روح متعالی انسانی است که دغدغه دستگیری مستمندان و ایتام و کمک به درماندگان و محرومان دارد.

نقل شده است که امیر مومنان (علیه السلام) برای مردی پنج بار خرما فرستاد. شخصی، از روی اعتراض گفت: او چیزی از تو تقاضا نکرد، وانگهی یک بار، او کفایت می کند. امیرمومنان (علیه السلام) با تندی فرمود:

لا کَثَر اللّه فِی الْمومِنین ضَرْتَک، اُعْطی انَا وَ تَبْخَلُ اَنْتَ.(81)

(خداوند مثل تو را در میان مومنان، زیاد نکند. من می بخشم ولی تو بخل می ورزی.)

با این همه، موضوع اساسی مورد نظر در این بخش، تاءکید بر عدم سوء استفاده از این نعمت خدادادی است. هدیه دادن و بخشش از آن گونه کارهایی است که بسیاری از انسانها نادرست و آزار دهنده از آن استفاده می کنند. در حقیقت، گاه ابزاری می شود برای پرادخت رشوه و ترویج فزاینده نفاق، رذایل اخلاقی، نابسامانی و ناهنجاری های ویرانگر اجتماعی که به وسیله آن گروهی تلاش می کنند حقی را ناحق کنند، مظلومی را سرافکنده سازند و حقوق اجتماعی مردم محروم را لگدمال کنند.

نوع مقابله علی (علیه السلام) با این پدیده زشت برای مدیران جامعه امروز ما بسیار آموزنده است. در نظر علی (علیه السلام) عمل رشوه دادن آن قدر ناپسند و خطرناک است که بدون اغماض با عامل آن بر خورد می کند و روش تند و صریحی را برای مقابله بر می گزیند. داستان معروف (اشعث بن قیس) از مصادیق بارزی است که باید مورد توجه کارگزاران جامعه اسلامی قرار گیرد. امام خود در یکی از سخنرانی هایش در شهر کوفه و در دوران زمامداری به آن اشاره می کند و می فرماید:

طَارِقٌ طَرَقَنَا بِمَلْفُوفَةٍ فِی وِعَائِهَا وَ مَعْجُونَةٍ شَنِئْتُهَا کَأَنَّمَا عُجِنَتْ بِرِیقِ حَیَّةٍ أَوْ قَیْئِهَا فَقُلْتُ أَ صِلَةٌ أَمْ زَکَاةٌ أَمْ صَدَقَةٌ

فَذَلِکَ مُحَرَّمٌ عَلَیْنَا أَهْلَ الْبَیْتِ فَقَالَ لاَ ذَا وَ لاَ ذَاکَ وَ لَکِنَّهَا هَدِیَّةٌ

فَقُلْتُ هَبِلَتْکَ الْهَبُولُ أَ عَنْ دِینِ اللَّهِ أَتَیْتَنِی لِتَخْدَعَنِی أُمخْتَبِطٌ أَنْتَ أَمْ ذُو جِنَّةٍ أَمْ تَهْجُرُ(82)

(شب هنگام کسی به دیدار ما آمد و ظرفی سر پوشیده پر از حلوا داشت. معجونی در آن ظرف بود. چنان از آن متنفر شدم که گویی آن را با آب دهان ما رسمی، یاقی کرده آن مخلوط کرده اند! به او گفتم هدیه است؟ یا زکات یا صدقه؟ که این دو بر ما اهل بیت پیامبر (صل الله علیه واله) حرام است. گفت: نه، نه زکات است نه صدقه، بلکه هدیه است. گفتنم: زنان بچه مرده بر تو بگریند، آیا از راه دین وارد شدی که مرا بفریبی؟ یا عقلت آشفته شده یا جن زده شده ای؟ یا هذیان می گویی؟)

همان طور که مشخص است، تندی برخورد علی (علیه السلام) از یک سو به خاطر اشعث و از سوی دیگر به این دلیل است که علی زمامدار و رهبر جامعه اسلامی است. امیرمومنان و خلیفه مسلمین است. یعنی در جایگاهی است که افراد با طمع به صاحب آن مقام نزدیک می شوند و ممکن است هدایای آن با انگیزه های غیر الهی همراه باشد.

در واقع باید اذعان داشت که هدیه از جانب هر کس باشد برای مدیر و مسوول خطر آفرین است و به نظر می رسد آنکه در مسند کاری قرار دارد، باید تا زمان پایداری مسوولیتش از گرفتن هدیه امتناع ورزد؛ زیرا به رشوه نزدیک است و احتمال آلودگی آن بسیار.

امام علی (علیه السلام) در یکی از خطبه ها که در آن صفات یک رهبر عادل را بیان می کند، فرماندار خود را از انتخاب رشوه خوار در امور حکومت بر حذر می دارد:

وَ لاَ الْمُرْتَشِی فِی الْحُکْمِ فَیَذْهَبَ بِالْحُقُوقِ وَ یَقِفَ بِهَا دُونَ الْمَقَاطِعِ(83)

(و رشوه خوار در قضاوت نمی تواند امام باشد، زیرا که برای داوری با رشوه گرفتن، حقوق مردم را پایمال و حق را به صاحبان آن نمی رساند.)

و در نامه ای به فرماندهان لشکر اسلام می فرماید:

فَإِنَّمَا أَهْلَکَ مَنْ کَانَ قَبْلَکُمْ أَنَّهُمْ مَنَعُوا النَّاسَ الْحَقَّ فَاشْتَرَوْهُ وَ أَخَذُوهُمْ بِالْبَاطِلِ فَاقْتَدَوْهُ (84)

همانا ملت های پیش از شما به هلاکت رسیدند، بدان جهت که حق مردم را نپرداختند، پس دنیا را با رشوه دادن به دست آوردند و مردم را به باطل بردند و آنان اطاعت کردند.

بنابراین پرهیز از گرفتن (هدیه) در دوره مدیریت و مسؤ ولیت، خصلت نیکویی است که دارند آن برخوردار از شاءن و مقام والا و عقل و ایمان بر جسته است. زیرا او نیک دریافته است که هدیه به مسؤ ول، انتظارات هدیه دهنده را افزایش می دهد، دریافت کننده آن را در موضع تهمت قرار می دهد و به عنوان یک عادت ناپسند به همه افراد و گروهها سرایت می کند و نهایتا موجبات تلبیس و تملق و تضییع حقوق را فراهم می سازد.

## جلوه پانزدهم نظارت و ارزیابی

نظارت و ارزیابی از ارکان حکومت داری امام علی (علیه السلام) است. از دیدگاه حضرت، چون مدیران و کارگزاران، همواره در معرض لغزش و خطا هستند، باید تحت نظر و مراقبت باشند تا سودجویان و فرصت طلبان، مسؤ ولیت و منصب را میدان تاخت و تاز امیال و خواسته هی نامشروع خویش قرار ندهند.

امام علی (علیه السلام) به شیوه های مختلف، رفتار و نحوه عمل ماءمورینش را ارزیابی می کرد و در صورت مشاهده تخلف به سرع و صراحت با آن بر خورد می کرد. در توصیه های آن حضرت به کارگزاران نیز بخشی به این امر اختصاص دارد. امام، از آنها می خواهد که ضمن ارشاد و انذار مردم و پیشگیری از تخلف افراد و گروهها، بر کار آنها نظارت کنند و با واقعیت نگری به ارزشیابی رفتار آنها بپردازند:

ثُمَّ تَفَقَّدْ أَعْمَالَهُمْ وَ ابْعَثِ الْعُیُونَ مِنْ أَهْلِ الصدْقِ وَ(85) الْوَفَاءِ

(سپس رفتار کارگزاران را بررسی کن و جاسوسانی راستگو و وفا پیشه بر آنان بگمار که مراقبت و بازرسی پنهانی تو از کار آنان، سبب امانت داری و مهربانی آنان با رعیت خواهد شد.)

و در جای دیگر دارد که:

وَ اجْعَلْ لِکُل إِنْسَانٍ مِنْ خَدَمِکَ عَمَلاً تَأْخُذُهُ بِهِ فَإِنَّهُ أَحْرَی أَلا یَتَوَاکَلُوا فِی خِدْمَتِکَ(86)

(کار هر کدام از خدمتکارانت را معین کن که او را در برابر آن کار مسؤ ول بدانی که تقسیم درست کار سبب می شود کارها را به یکدیگر وانگذارند و در خدمت سستی نکنند.)

اگر در اداره جامعه اسلامی از نظارت که پشتوانه موثری در اداره امور است، استفاده مناسب شود و برای این کار، افراد امین و مورد اعتماد برگزیده شوند، میزان جرم و تخلف به مراتب کاهش می یابد، امنیت و آرامش بر قرار می گردد و موجب انتخاب افراد صالح و شایسته خواهد شد. حضرت در فرازی از عهد نامه مالک اشتر، پس از ذکر ویژگری نظامیان و ضرورت انتخاب بهترین ها، می فرماید:

اعْرِفْ لِکُل امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا أَبْلَی (87)

(در یک ارزشیابی دقیق، رنج و زحمکات هر یک از آنان را شناسایی کن.)

و یا آنجا که می فرماید:

ثُمَّ انْظُرْ فِی اءُمُوُرِ عُمَّالِکَ فَاسْتَعْمِلْهُمُ اخْتیارا اختیارا(88)

(...سپس در امور کارمندانت بیندیش و پس از آزمایش به کارشان بگمار).

امروزه یکی از معضلات بزرگ اجتماعی جامعه ما عدم بهره برداری صحیح از این ابزار بسیار مهم و ضروری است. عامل مهمی که گاه مورد مخالفت و یا کارشکنی افراد و گروهها قرار گرفته و با ناکامی و شکست مواجه شده است، حال آن که نظارت و بازرسی برای شناخت آفات و بیماریها و سپس بر طرف کردن سستی ها و ضعفها است. چنان که پیامبر گرامی اسلام و امام علی (علیه السلام) نیز علی رغم آنکه افراد مورد اعتمادشان را برای فرماندهی سپاه اسلام انتخاب می کردند، اما برای بررسی وضعیت همان فرماندهان، ناظر و بازرس می گمارند و می خواستند تامسایل را به آنها گزارش کنند.

امام رضا (علیه السلام) می فرماید:

کانَ رَسُولُ الّله اِذا بَعَثَ جَیْشا فَاتَهُمْ اَمیرا بَعَثَ مَعَهُ مِنْ ثُقاتِهِ مِنْ یَتَجَسَّسُ لَهُ خَبَرَه (89)

پیامبر هرگاه لشکری را می فرستاد و بر آنها امیری می گمارد شخص مورد اعتمادی را نیز می فرستاد تا اخبار آن امیر را به پیامبر گزارش دهد.

بی گمان آن کس که به حضور ناظر آگاه است بیشتر مراقبت می کند و وظایف خویش را شایسته تر انجام می دهد.

## جلوه شانزدهم حسن تدبیر و مدیریت

بنابر آنچه که از سیره نبوی و آموزه های ائمه اطهار (علیهم السلام) به ما رسیده است، اسلام اهمیت ویژه ای برای چگونگی اداره امور مسلمین و حسن تدبیر رهبران جامعه اسلامی قایل است، زیرا شیوه رهبری و مدیریت تاءثیر مستقیم و نقش تعیین کننده ای در نحوه سلوک و زندگی مردم و پیشرفت مقاصد حکومت دارد.

پیامبر گرامی اسلام که یک حکومت بی نظیر و برخوردار از ویژگی های منحصر به فرد را پایه ریزی کرده بود، در تمام مراحل رسالت خویش با بهره گیری از تعالیم وحی، به سامان دهی امور مسلمین می پرداخت و همواره آماده ترین افراد را برای فرماندهی و مدیریت بر مسائل مختلف جامعه بر می گزید و اگر یکی از اصحاب او فاقد کفایت و توانایی لازم بود به صراحت آن را بیان می کرد و او را از پذیرش مسؤ ولیت منع می فرمود. چنان که به ابوذر غفاری که بسیار هم به او علاقه مند بود(90) فرمود:

یا اَباذَر اِنّی اءُحِبُّ لَکَ ما اءُحِبُّ لِنَفسِی اِنّی اَراکَ ضَعِیفا لا تَاءمُرَونَّ عَلَی اثْنَین وَ لا تُوَلَّیَنَّ مالَ الْیَتیمْ.(91)

ابوذر من همانطور که خودم را دوست دارم تو را نیز دوست دارم.

تو را ضعیف می بینم از اینکه حتی بر دو نفر امارت کنی و یا مسؤ ولیت مال یتیم را بپذیری.

و نیز نقل شده است که ابوذر به پیامبر گفت: یا رسول الله (الا تستعملنی) آیا ما را به کاری نمی گماری؟ حضرت دست به شانه او زد و با مهربانی فرمود:

اِنَّها اَمانَةُ وَ الاَْمانَةُ ثَقیلَةُ وَ اِنَّها فِی الاَْخِرَةِ خِذیُ وَ نَدامَةُ اِلاّ مَن اَخَذَها بِحَقَّها وَ اَدَّی الّذی عَلْیِه فِیها.(92)

مسؤ ولیت ها از امانتهای سنگین خداست، و در آخرت موجب و خواری پشیمانی است مگر برای که قابلیت و شایستگی اش را داشته باشند و حق آن ادا کنند.

معنی سخن پیامبر این است که آن حضرت از یک سو نسبت به یاران و همراهانش، شناخت عمیق و دقیق داشت و از دیگر سوی انگیزه الهی موجب می شد بدون تامل و تعارفات معمول از واگذاری مسؤ ولیت به نزدیک ترین و خالص ترین یارانش نیز امتناع ورزد.

اما آنچه در مورد دوران 23 ساله رسالت پیامبر گفتنی است، اعتماد و اعتقاد فراوان آن حضرت به شایستگی های مولای متقیان علی (علیه السلام) در عرصه های مختلف بود.

علی (علیه السلام) برای پیامبر (صل الله علیه واله) یاوری صدیق و کوشا بود که همواره در لحظات خطر و بحران پایان ناپذیر، مسؤ ولیت صیانت از اسلام به او سپرده می شد.

چنان که اعلام جانشینی مولای متقیان توسط پیامبر (صل الله علیه واله) دقیقا ناشی از این اعتقاد بود که خاتم النبیین، او را از میان تمامی اصحاب و بزرگان اسلام شایسته ترین فرد برای رهبری مسلمانان می دانست.(93)

امام علی (علیه السلام) نیز که در مکتب پیامبر پرورش یافته بود، آنگاه که حاکمیت اسلامی را پذیرا شد، فرمود:

أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الاَْمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَیْهِ وَ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِیهِ(94)

ای مردم! سزاوارترین اشخاص به خلافت، آن کسی است که در تحقق حکومت نیرومندتر و در آگاهی از فرمان خدا داناتر باشد.

و در تمامی فرمان های خود به کارگزاران، دستور العمل هایی را در زمینه های مختلف صادر می فرمود که حکایت از اعتقاد راسخ آن وجود ارزنده به اصل (حسن تدبیر و مدیریت) در اجرای حدود الهی و پایداری ارزشهای اسلامی بود. و در این راستا به استفاده حاکمان اسلامی از افراد صلاحیت دار تاءکید می فرمود:

لا تَقْبَلَنَّ فِی اسْتِعْمالِ عُمّالِکَ وَ اُمَرائِکَ شَفاعَةً اِلاّ شَفاعَةَ الْکِفایَةِ وَالاَْمانَهْ

(در به کارگیری کارمندان و امیران، هیچ شفاعتی را قبول نکن مگر شفاعت کفایت و امانت.)

و نیز می فرماید:

وَ اجْعَلْ لِرَأْسِ کُل أَمْرٍ مِنْ أُمُورِکَ رَأْساً مِنْهُمْ لاَ یَقْهَرُهُ کَبِیرُهَا وَ لاَ یَتَشَتَّتُ عَلَیْهِ کَثِیرُهَا(95)

برای هر یک از کارهایت سرپرستی برگزین که بزرگی کار بر او چیرگی نیابد و فراوانی کا او را در مانده نسازد.

فَاِنَّ الْوالِیَ اَذا اخْتَلَفَ هَواهُ مَنَعَهُ ذلِکَ کَیرا مِنَ الْعَدْلِ(96)

اگری رای و اندیشه زمامدار دچار دگرگونی شود، او را از اجرای عدالت بسیار باز می دارد.

در نظر علی (علیه السلام) ایمان و اعتقاد، و شرط لازم برای اداره جامعه است اما تحقیقا شرط کافی نیست، او به کارگزاری اعتماد دارد که ضمن داشتن تقوا و دیانت، دارای خصلت های مورد نظر او نیز باشد و در مقابل حاکم اسلامی پاسخگو باشد. زیرا مولای متقیان همواره بر عملکرد کارگزارانش نظارت دارد، از ضعف ها و نواقض چشم پوشی نمی کند و جامعه را به دست اما و اگرها نمی سپارد. چنان که (محمد بن ابی بکر) را به دلیل ناتوانی در سامان بخشیدن و پایدار ساختن حکومت مصر عزل کرد(97) و مالک اشتر را به عنوان جانشین او راهی آن دیار کرد. امام بعد طی نامه ای به (محمد بن ابی بکر) دلیل این کار را اینگونه بیان کرد:

فَقَدْ بَلَغَنِی مَوْجِدَتُکَ مِنْ تَسْرِیحِ الاَْشْتَرِ إِلَی عَمَلِکَ

وَ إِنی لَمْ أَفْعَلْ ذَلِکَ اسْتِبْطَاءً لَکَ فِی الْجَهْدَ

وَ لاَ ازْدِیَاداً لَکَ فِی الْجِد وَ لَوْ نَزَعْتُ مَا تَحْتَ یَدِکَ مِنْ سُلْطَانِکَ

لَوَلَّیْتُکَ مَا هُوَ أَیْسَرُ عَلَیْکَ مَئُونَةً وَ أَعْجَبُ إِلَیْکَ وِلاَیَةً(98)

به من خبر داده اند که از فرستادن اشتر به سوی محل فرمانداری ات، ناراحت شده ای. این کار را به دلیل کند شدن و سهل انگاری ات یا انتظار کوشش بیشتری از تو انجام ندادم، اگر تو را از فرمانداری مصر عزل کردم، فرماندار جایی قرار دادم که اداره آنجا بر تو آسان تر و حکمت تو در آن سامان، خوش تر است.

پس از شهادت (محمد بن ابی بکر) (99) علی رغم آنکه امام بسیار محزون و ناراحت بود اما نگرانی خویش را نسبت به حکومت مصر بازگو کرد و فرمود:

َدْ أَرَدْتُ تَوْلِیَةَ مِصْرَ هَاشِمَ بْنَ عُتْبَةَ وَ لَوْ وَلَّیْتُهُ إِیَّاهَا لَمَّا خَلَّی لَهُمُ الْعَرْصَةَ وَ لاَ أَنْهَزَهُمُ الْفُرْصَةَ بِلاَ ذَمِّ لِمُحَمَّدِ بْنِ أَبِی بَکْرٍ فَلَقَدْ کَانَ إِلَیَّ حَبِیباً وَ کَانَ لِی رَبِیباً(100)

می خواستم هاشم بن عتبه را فرماندار مصر کنم، اگر او را انتخاب می کردم میدان را بر دشمنان خالی نمی گذارد و به عمروعاص و لشکریانش فرصت نمی داد. نه اینکه بخواهم محمد بن ابی بکر را نکوهش کنم. که او مورد علاقه و محبت من بوده و در دامنم پرورش یافته بود.

بنابراین با توجه به آنچه که آمد باید گفت: اولا مدیران نباید برای تغییر و تحولات در مجموعه خویش و تغییر مسؤ ولیت زیردستان، اسیر تعارفات و احساسات سطحی شوند بلکه باید بی هیچ نگرانی افراد شایسته و کار آمد را جایگزین مدیران ضعیف و ناتوان کنند تا آسیب پذیری جامعه به پایین ترین حد خود برسد و ثانیا آنان که جای خویش را افراد شایسته تر می دهند نباید تغییر پست و مقام بر آنها گران و دشوار آید و عکل العمل ناشایست انجام دهند. اینکه (ابوذر غفاری) از پست و مقام بی بهره است اما منزلت خویش را فراموش نمی کند و تا آخرین لحظه، گرد وجود ولایت می چرخدد و در ایمان به آرمانهای اسلامی ثبات قدم دارد، درسی است آموزنده برای کسانی که وجودشان دچار کاستی هاست و با تعویض مسؤ ولیت و عزل بدلیل بی کفایتی، گذشته پر بار خویش و مصالح جامعه اسلامی را فراموش می کنند.

بی گمان: نیرنگ و انسان فریبی افراد و گروهها و حتی جمعیت هایی که کفایت لازم را برای قرار گرفتن در راس جامعه اسلامی و مدیریت بر امور مسلمین ندارند اما خود خواهانه برای خویش حقی قایل هستند و در برابر اصل حاکمیت اسلامی، قرار می گیرند نتیجه ای جز شکست و خواری ندارند و نابسامانی، تنها تحفه ای است که از عمل ناصواب خویش به ارمغان می برند.

آخرین جلوه

علی ز روز صغر از کبار امت بود

اگر چه در شمر سال و مه صغیر آمد

اسیر نفس نشد یک نفس علی ولی

نشد اسیر که بر مومنان امیر آمد

امیر خلق کجا و اسیر نفس کجا

که سربلند نشد هر که سر به زیر آمد

علی نداد به باطل حقی ز بیت المال

که از حساب و کتاب خدا خبیر آمد

علی نخورد غذایی که سر بر خیزد

مگر که سیر خورد آنکه نیم سیر آمد

علی ستم نکشید و حقیر ظلم نشد

نشد حقیر که ظالم برش حقیر آمد

علی غنی نشد الا به یمن دولت فقر

که دولتشبر طرفداری فقیر آمد

درود باد بر آن ملتی که رهبر وی

چنین بلند مقام و چنین خطیر آمد

آخرین جلوه، با این شعر زیبا آغار شد، اما شاید بی مناسبت نباشد اگر بخش پایانی کتاب را به سخنی زیباتر از (عدی بن حاتم) - یکی از یاران وفادار مولای متقیان - زینت دهیم؛ حسن ختامی برای آنان که صبورانه مطالب این کتاب را پی گرفته اند:

(عدی بن حاتم طائی) یکی از کبار صحابه و از علاقه مندان و شیفتگان مولای متقیان است. این مرد در اواخر عمر رسول خدا صل الله علیه واله اسلام آورد و اسلامش نیکو شد. در زمان خلافت علی (ع) در خدمت آن حضرت بود و سه پسرش به نام (طرفه) و (طارف) در رکاب آن حضرت در صفین شهید شدند. بعد از شهادت علی و استقرار خلافت معاویه، اتفاق افتاد که بر معاویه وارد شد. معاویه برای اینکه بتواند با یادآوری کردن داغ فرزندان (عدی) او را وادار کند که درباره علی (ع) مطابق میل معاویه حرفی بزند به او گفت (این الطرفات؟) پسرانت (طرفه و طریف و طارف) چه شدند؟ عدی با کمال متانت و خونسردی گفت: (قتلوا بصفین بین یدی علی بن ابیطالب (ع)): در صفین پیشاپیش علی شهید شدند. مخصوصا کلمه پیشاپیش علی را اضافه کرد که رضایت و افتخار خود را برساند. معاویه گفت: (ما انصفک ابن ابیطالب اذقدم بنیک و اخر بنیه) علی درباره تو انصاف را رعایت نکرد که پسران تو را پیشاپیش جبهه فرستاد تا کشته شدند و پسران خود را در پشت جبهه نگهداشت که زنده ماندند. عدی گفت (بل اناما انصف علیا اذقتل و بقیت) بلکه من درباره علی انصاف را رعایت نکردم که او کشته شد و من زنده ماندم. معاویه دید از نقشه خود نتیجه نمی گیرد، لحن خود را عوض کرد. گفت (صف لی علیا) اوصاف علی را برای من بگو. عدی گفت مرا معذور بدار. گفت: ممکن نیست. عدی گفت:

کانَ وَاللّهِ بَعیدَ الْمَدی، شَدیدَ الْقُوی، یَقُولُ عدلا وَ یَحْکُمُ

فَصْلا، تَنْفَجِرُ الحِکْمَةُ مِنْ جَوانِبِهِ وَالْعِلْمُ مِنْ نَواحیهِ،

یَسْتَوحِشُ مِنَ الدُّنْیا وَ زَهْرَتِها وَ یَسْتَاْنِسُ بِاللَّیْلِ وَ

وَحْشَتِهِ، وَ کانَ وَاللّه غَزیزَ الَّدمْعَةِ، طَویلَ الْفِکْرَةِ،

یُحاسِبُ نَفْسَهُ اِذاخَلا، وَ یُقَلّبُ کَفَّیْهِ عَلی مَامَضی

وَ کانَ فینا کَاءَحَدِنا: یُجیبُنا اِذا سَئَلْناه وَ یُدْنینا

اِذا اَتَیْناهُ، وَ نَحْنُ مَعَ تَقْریبِهِ لَنا وَ قُرْبِهِ مِنَّا

لانَُکَّلمُهُ لِهَیْبَتِهِ، وَ لا نَرْفَعَ اَعْیُنَنا اِلَیْهِ لِعَظَمَتِهِ،

فَاِذا تَبَسًم فَعَنْ مِثْلِ اللُّؤ لُؤ الْمَنْظوُمِ، یُعْظِمُ اَهْلَ الّدینِ

وَ یَتَحَبَّبُ اِلَی الْمَساکینَ، لا یَخافُ الْقَوِیُّ ظُلْمَهُ،

وَ لا یَیْاءَسَ الضِّعیفُ مِنْ عَدْلِهِ، فَاُقْسِمُ لَقَد رَاَیْتُهُ لَیْلَةً

وَ قَدْ مَثَّلَ فی مِحْرابِهِ وَ اَرْخَی اللَّیْلُ سِرْبالَهُ

وَ دُمُوعُهُ تَتَحادَرُ عَلی لِحَیْتهً وَ هُوَ یَتَمَلْمَلَ تَمَلْمُلَ السَّلیمِ

وَ یَبْکی بُکاةَ الْحَزینِ، فَکَاَنّی اْلانَ اَسْمَعُهُ وَ هُوَیَقُولُ:

یادُنْیا اِلَی تَعَّرضْتِ اَمْ اِلَی اَقْبَلْتِ؟... قالَ فَوَکَفَتْ عَیْنا مُعاوِیَةُ

وَ جَعَلَ یَنْشَفُهُما بِکُمِّه ثُمَّ قالَ:

رَحِمَ الَّلهِ اَبَاالْحَسَنِ کانَ کَذلِکَ فَکَیْفَ صَبْرُکَ عَنْهُ؟

قالَ کَصَبْرِ مَنْ ذُبِحَ وَلَدُها فی حُجْرِها فَهِیَ لاتَرْقَاُ دَمْعَتُها

وَلا تَسْکُنْ عِبْرَتُها.

(بخدا قسم ژرف نظر و نیرومند بود. به عدالت سخن می گفت و با قاطعیت فیصله می داد. علم و حکمت از اطرافش می جوشید. از زرق و برق دنیا متنفر و با شب تنهایی شب مانوس بود. زیاد اشک می ریخت و بسیار فکر می کرد. در خلوتها از نفس خود حساب می کشید و بر گذشته دست ندامت می سود. لباس کوتاه و زندگی فقیرانه را می پسندید. در میان ما که بود مانند یکی از ما بود. اگر چیز از او می خواستیم، می پذیرفت و اگر به حضورش می رفتیم، ما را نزیک خود می برد و از ما فاصله نمی گرفت. با این همه که هیچ به خود بندی نداشت، آن قدر با هیبت بود که در حضورش جرات تکلم نداشتیم و آن قدر عظمت داشت که چشمها را به طرفش بلند نمی کردیم. وقتی که لبخند می زد، دندان هایش مانند یک ریشه مروارید به نظر می آمد. اهل دیانت و تقوا و را احترام می کرد و نسبت به بینوایان مهر می ورزید. نه نیرومند از او بیم داشت و نه ناتوان از عدالتش نومید می شد. به خدا قسم یک شب به چشم خود دیدم که در محراب عبادت ایستاده بود، در حالی که شب، تاریکی خود را همه جا کشیده بود. اشکهایش بر محاسنش می غلطید. مانند مار گزیده به خود می پیچید و مانند مصیبت دیدها می گریست. الان مثل این است که آوازش را با گوشم می شنوم که می گفت: (ای دنیا آیا متعرض من شده ای و به من رو آوردی؟ برو دیگری را بفریب. وقت تو نرسیده است. ترا سه طلاقه کرده ام و رجوعی در کار نیست. لذت تو ناچیز و اهمیت تو اندک است. آه! آه! از توشه اندک و سفر طولانی و انیس کم.)

سخنی عدی که به اینجا رسید، اشک معاویه سرازیر شد (فجعل ینشفها بکمه) شروع کرد با آستین اشکهایش را پاک کرد. آنگاه گفت: خداوند رحمت کند علی را، همین طور بود که گفتی، اکنون بگو حالت تو در فراق او چگونه است؟ گفت: مانند زنی که فرزندش را در دامنش سر بریده باشند. معاویه گفت: آیا هیچ فراموشش می کنی؟ عدی گفت: مگر روزگار می گذارد فراموشش کنم!!) (101)

البته آنچه تذکرش بایسته می نماید اینکه حقیقتا نباید ساده انگارانه انتظار داشت شیعیان و پیروان علی (علیه السلام) دقیقا آن گونه که مولایشان می زیست، زندگی کنند. آن عصاره تقوا و جهاد، شخصیتی به وسعت تاریخ و پهناوری جان دارد و سخت است مثل علی بودن و چون او زندگی کردن.

هنگامی که حضرت به (عاصم بن زیاد) اعتراض کرد که (چرا دنیا را ترک گفته ای و از نعمت های پاکیزه الهی بهره نمی بری؟) پاسخ شنید که: (چرا تو با لباس خشن و غذای ناگوار به سر می بری؟) امام فرمود: (وای بر تو! من همانند تو نیستم، خداوند بر پیشوایان حق واجب کرده که خود را با مردم ناتوان همسو کنند تا فقر و نداری، تنگدست را به هیجان نیاورد و به طغیان نکشاند.) (102)

اما اگر نمی توان چون علی بود، می توان او را پشتوانه خود قرار داد؛ به او نزدیک شد؛ دستور العمل های حیات بخش و شگرف او را شنید؛ شاگرد مکتب و پاسدار حرمت حریت او بود؛ هدفش را پی گرفت و دل به راهش سپرد.

به فرموده مقام معظم رهبری:

علی بن ابیطالب (علیه السلام) هم دارای شخصیت فردی به عنوان یک مسلمان و یک انسان است، هم به عنوان یک شهروند در جامعه اسلامی است و هم به عنوان یک حاکم، یک سیاستمدار، یک تدبیر کننده امور و یک مجاهد فی سبیل الله مطرح است. او از همه این جهات قابل تاسی است. ما به تاسی و پیروی کردن از امیرالمؤ منین احتیاج داریم... آنچه مهم است علی وار شدن یا اگر این را برای خود مان مبالغه آمیزبدانیم حرکت به سوی علی وار شدن است. (103)

به پایان آمد این دفتر حکایت همچنان باقی

به صد دفتر نشاید گفت وصف الحال مشتاقی

پی نوشت

1- غرر الحکم، باب الواعظ و الموعظه.

2- غرر الحکم، ص 93.

3- نهج البلاغه، خ 197.

4- بقره، آیه 207.

5- نهج البلاغه، خ 197.

6- سروه انسا آیات 5 تا 10.

7- تفسیر برهان ج 4 ص 412.

8- غررالحکم ص 91

9- همان ص 91

10- همان ص 92

11- از طایفه مخزومیه.

12- صحیح بخاری ج 8 ص 573 حدیث 1643.

13- نهج البلاغه، خ 224

14- نهج البلاغه نامه 53 فراز 126.

15- برخی نوشتند این نامه به عبدالله بن عباس نوشته شد و برخی دیگر مقام و شان ابن عباس را والاتر از این مسائل می دانند و می گویند به برادر ایشان عبیدالله نوشته شده است.

16- نهج البلاغه، نامه 41.

17- نهج البلاغه، نامه 41.

18- منظور زیادبن ابیه است که حوزه ماموریت او - به عنوان جانشین فرماندار بصره (ابن عباس) - اهواز، فارس، کرمان و سایر نواحی ایران بود.

19- نهج البلاغه، نامه 20.

20- تحف العقول.

21- به خاطر شدت عدالت در محراب عبادت او را کشتند.

22- نهج البلاغه، نامه 53 فراز 115.

23- نهج البلاغه، حکمت 145.

24- نهج البلاغه، حکمت 77.

25- همان، خ 192 فراز 68.

26- مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص 487.

27- نهج البلاغه، نامه 45.

28- نهج البلاغه، نامه 45 فراز 26.

29- شریح بن حارث را عمر منصب داد و حدود 60 سال در مقام خود باقی ماند اما سه سال در دوران عبدالله بن زبیر از قضاوت کناره گرفت و در زمان حجاج استعفا داد در دوران حکومت امام علی (ع) خلافی مرتکب شد که او را به روستایی در اطراف مدینه تبعید کرد و دوباره به کوفه بازگرداند.

30- نهج البلاغه، نامه 3.

31- صحیفه نور، ج 19،ص 11.

32- سخنان معظم له در تاریخ بیست و پنجم مرداد ماه 1370.

33- نهج البلاغه، نامه 53، (فراز 51، 57، 32 و 71).

34- نهج البلاغه، نامه 62 فراز 9.

35- منظور امام ولید بن عقبه است که فرماندار عثمان در کوقه بود. وی شراب خورد و نماز صبح را چهار رکعت خواند و گفت اگر می خواهید بیشتر بخوانم! با گواهی مالک اشتر و جمعی از بزرگان کوفه به مدینه احضار شد و امام علی (علیه السلام) علی رغم مخالفت عثمان حد شراب را بر او جاری ساخت.

36- عمروعاص است که برای اسلام آوردن پول می خواست.

37- جاذبه و دافعه علی (ع)، ص 22، 34.

38- نهج البلاغه، نامه 46 (خطاب به مالک اشتر)

39- نهج البلاغه، نامه 38.

40- همان، نامه 35.

41- همان، نامه 35.

42- نهج البلاغه، حکمت 45.

43- جاذبه و دافعه علی (ع)، ص 36.

44- نهج البلاغه، نامه 53، فراز 101.

45- نهج البلاغه، نامه 53 فراز 104.

46- نهج البلاغه، نامه 53، فراز 106.

47- نهج البلاغه، نامه 53، فراز 61.

48- نهج البلاغه، حکمت 257.

49- نهج البلاغه، خ 193، فراز 15.

50- نهج البلاغه، خ 216، فراز 18.

51- شرح غرر، ج 15 ص 399 - چاپ دانشگاه

52- شرح غرر ج 15 ص 399.

53- مثنوی / دفتر پنجم، ابیات 3191 - 3190

54- بحارالانوار، ج 74، ص 282.

55- نهج البلاغه، خ 216 فراز 2.

56- این جمله حضرت رفع توهم و اشکالی است که ممکن است به ذهن متبادر شود که مگر امام معصوم عاری از خطا نیست؟ در اینجا امام می فرماید بدون کمک خدا از اشتباه مصون نیستم که این خود اثبات عصمت است.

57- نهج البلاغه، خ 121 فراز 8.

58- نهج البلاغه، نامه 53، فراز 109 و 121.

59- شرح غرر، ج 5 ص 48.

60- نهج البلاغه، نامه 67، فراز 2.

61- نهج البلاغه، خ 3، فراز 16.

62- نج البلاغه، خ 216، فراز 20.

63- بیست گفتار شهید مطهری، ص 77.

64- نهج البلاغه، نامه 5.

65- بقره آیه 200 و 201.

66- نهج البلاغه، حکمت 131.

67- نهج البلاغه، خ 232، فراز 13.

68- همان، خ 203.

69- نهج البلاغه، نامه 45، فراز 21 و 26.

70- نهج البلاغه، حکمت 77.

71- همان، حکمت 236.

72- نهج البلاغه، نامه 31، فراز 79.

73- نهج البلاغه، خ 126

74- نهج البلاغه، خطبه 15.

75- همان، خطبه 232.

76- نهج البلاغه، نامه 43، که نامه ای است به "مصفلة بن هبیره شیبانی " فرماندار فیروزآباد.

77- وسایل الشیعه ج 18 ص 521.

78- وسایل الشیعه ج 18 ص 521

79- میران الحکمه، ج 4، ص 220

80- نهج البلاغه، حکمت 62.

81- وسایل الشیعه، ج 6، ص 318.

82- نهج البلاغه، خ 224.

83- نهج البلاغه، خ 131.

84- همان، نامه 79.

85- نهج البلاغه، نامه 53، فراز 75.

86- همان، نامه 31، فراز 119.

87- نهج البلاغه، نامه 53، فراز 61.

88- همان، فراز 71.

89- وسایل الشیعه، ج 11، ص 44.

90- پیامبر در جایی می فرماید: (ما اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء من ذی الحجة اصدق من ابی ذرالغفاری). آسمان سایه نینداخت و زمین گسترده نشد بر صاحب سخنی که راستگوتر از ابوذر غفاری باشد.

91- همان، ص 211.

92- صحیح مسلم، ج 11، ص 210.

93- گرچه خدعه و نیرنگ اهل نفاق و عوام فریبی دین به دنیا فروشان، سرنوشت مردم را دگرگون کرد و بستر را برای قرا گرفتن نادانان بر راس حکومت اسلامی فراهم ساخت.

94- نهج البلاغه، خ 173.

95- نهج البلاغه، نامه 53، فراز 93.

96- نامه 59، به (اسود بن قطبه) فرمانده لشکر (حلوان) در جنوب سر پل ذهاب امروزی.

97- محمد بن ابی بکر فرزند اسماء بنت عمیس (همسر ابوبکر) بود که در 13 سالگی به خانه آمد و تحت تربیت آن حضرت قرار گرفت. امام علی (علیه السلام) بسیار به او علاقه مند بود و همواره او را گرامی می داشت.

98- نهج البلاغه، نامه 34.

99- معاویه که به عمروعاص وعده حکومت مصر داده بود، پس از جنگ صفین نیت خود را عملی ساخت. عمروعاص را با شش هزار سوار راهی مصر کرد. محمد بن ابی بکر به امام علی (ع) نامه نوشت و آن حضرت قول داد که نیروی کمکی برای او اعزام کند اما (محمد) عجله کرد و با بی تجربگی با نیروهای شام وارد نبرد شد که به سبب قلت نیرو مغلوب گردید و خود به دست نیروهای متجاوز شام به فجیع ترین شکل ممکن به شهادت رسید.

100- نهج البلاغه، خ 173.

101- بیست گفتار شهید مطهری، ص 57.

102- نهج البلاغه، خ 209.

103- پیام نوروزی 1380

فهرست مطالب

[طلیعه سخن 2](#_Toc418061951)

[جلوه اول اخلاص 4](#_Toc418061952)

[جلوه دوم عدالت و عدالت خواهی 8](#_Toc418061953)

[جلوه سوم عبودیت و بندگی خدا 13](#_Toc418061954)

[جلوه چهارم ساده زیستی و دوری از تشریفات 17](#_Toc418061955)

[جلوه پنجم به کارگیری عناصر شایسته و صالح 23](#_Toc418061956)

[جلوه ششم جاذبه و دافعه 26](#_Toc418061957)

[جلوه هفتم رسیدگی به وضع محرومان 30](#_Toc418061958)

[جلوه هشتم پرهیز از خودستایی و مبارزه با ستایشگران 34](#_Toc418061959)

[جلوه دهم در دسترس مردم و رعیت بودن 39](#_Toc418061960)

[جلوه یازدهم پذیرش مسؤ ولیت براساس تکلیف 42](#_Toc418061961)

[جلوه سیزدهم مراقبت از بیت المال 49](#_Toc418061962)

[جلوه چهاردهم پرهیز از دریافت هدیه 55](#_Toc418061963)

[جلوه پانزدهم نظارت و ارزیابی 58](#_Toc418061964)

[جلوه شانزدهم حسن تدبیر و مدیریت 60](#_Toc418061965)

[فهرست مطالب 74](#_Toc418061966)